

## ابعاد فکری و مادی ضد ژئوپلیتیک

اسکندر مرادی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۱۱

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۲۸

صفحات مقاله: ۸۵ - ۱۲۵

### چکیده:

هدف اصلی این مقاله فهم واکنش‌های ضد ژئوپلیتیکی و ابعاد فکری و مادی آن است. منظور از بُعد فکری، نظریه‌پردازی و بُعد مادی «پراکتیس» است. واکنش‌های ضد ژئوپلیتیکی در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی متفاوت است. ضد ژئوپلیتیک بازخورد گفتمان‌های سلطه است. ضد ژئوپلیتیک می‌تواند اشکال متفاوتی داشته باشد؛ از گفتمان‌های مختلف روشنفکران دگراندیش گرفته تا راهبردها و تکنیک‌های جنبش‌های اجتماعی. معمولاً تاکتیک‌ها و راهبردهای ضد ژئوپلیتیکی توسط گفتمان‌های مختلف دگراندیشان توجیه می‌شود. منطق ژئوپلیتیک و ضد ژئوپلیتیک در حوزه‌های نظری و پراکتیس مشابه است. ژئوپلیتیک توسط گفتمان (قدرت) مشروعیت می‌یابد و ضد ژئوپلیتیک با ضدگفتمان (مقاومت). حوزه‌ی جغرافیایی و میدان عمل ضد ژئوپلیتیک، تابعی از ژئوپلیتیک است. ضد ژئوپلیتیک هم در داخل مرزهای دولت عمل می‌کند و هم فراتر از مرزها می‌رود. دگراندیشی ضد ژئوپلیتیک گاهی معطوف به تغییرات ساختاری قدرت در داخل مرزهاست و گاهی در پی تغییرات بنیادین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و سیاست جهانی. از نقطه نظر روش‌شناسی نیز در این مقاله رویکرد «میشیل فوکو» به مقوله‌ی دانش و قدرت، موسوم به «تبارشناسی دانش» پیرو شده است.

\* \* \* \* \*

### واژگان کلیدی

ژئوپلیتیک، ضد ژئوپلیتیک، بُعد فکری، بُعد مادی، گفتمان، قدرت، مقاومت، تبارشناسی.

۱- استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

## مقدمه

رویکردهای انتقادی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مبتنی بر کاربست مفاهیم و سازه‌هایی است که هرچند به‌دور از بار ایدئولوژیکی زبان‌شناختی نیستند، اما ماهیت ضدگفتمانی و انتقادی آنها فهم روابط بسیار پیچیده‌ی دانش/قدرت را آسان‌تر می‌سازند. این رویکردها به‌طور ویژه از نیمه‌ی دوم قرن بیستم بسیاری از جنبه‌های علوم انسانی را تحت تأثیر قرار داده است. این رویکردها هرچند نحله‌های فکری متفاوت را شامل می‌شود، اما ویژگی کلی آنها این است که درگیر قضایای سنگین فلسفی و روش‌زده نمی‌شود.

درحوزه‌ی دانش/قدرت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، رویکردهای انتقادی از دهه‌ی هفتاد میلادی به‌بعد تحت تأثیر اندیشمندان مکتب ساختارگرایی، ساختارشکنی و رهیافت‌های پست‌مدرنیستی کسانی مانند «میشیل فوکو»، «ادوارد سعید»، «ژاک دریدا» و «فرانسوا لیوتار» بسیاری از مفاهیم رایج در این حوزه را تحت تأثیر قرار داده و این تأثیر در آثار کسانی چون «پاول روتلج»، «سیمون دالبی»، «جیروئید اتوتایل»، «کیم ریجیل»، «ادوارد سوچا»، «کولین فلینت» و دیگران مشهود است.

«پروبلماتیک» اصلی این رویکرد این است که ژئوپلیتیک نه توصیف و تحقیق صرف در روابط انسان و محیط و یا قدرت، سیاست و فضا است بلکه، شکلی از گفتمان و بیانی از روابط دانش و قدرت است. به‌عبارت دیگر، جغرافیا نه متکی بر داده‌های ازپیش تعیین‌شده‌ی جغرافیایی، بلکه نوعی گفتمان و شکلی از دانش/قدرت و یا ژئو/قدرت است. جغرافیا نوعی فناوری قدرت محسوب می‌شود.

این مقاله با همین نگرش نوشته شده و در واقع، با واژگون‌سازی معانی رایج و مرسوم ژئوپلیتیک، ابعاد معنوی و مادی ضد ژئوپلیتیک فهم و کشف شده است. در یک بیان کلی، ضد ژئوپلیتیک را می‌توان واژگون ساختن معنی و مفهوم رایج ژئو/قدرت دانست. سرچشمه‌های اجتماعی این نوع ژئوپلیتیک طبقات زیرین جامعه‌اند که سلطه‌ی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت را به مثابه مفهوم مرکزی به چالش می‌کشاند. این چالش‌ها منازعات ضد سلطه هستند که مقاومت را در برابر قدرت منسجم دولت قرار می‌دهند و از توافق عمومی که از بالا کنترل می‌شود، عقب‌نشینی می‌کنند.

### روش تحقیق

در این مقاله برای فهم ابعاد مادی و معنوی ضد ژئوپلیتیک از رویکرد «دیرینه‌شناسانه» و «تبارشناسانه» میشل فوکو<sup>۱</sup> استفاده شده است. دیرینه‌شناسی<sup>۲</sup> شیوهی تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه‌ی تشکیل گفتمان‌ها در علوم انسانی است. هدف آن، توصیف آرشیوی از احکام است که در یک عصر و جامعه‌ی خاص رایج هستند. دیرینه‌شناسی در پی شرح شرایط وجود گفتمان<sup>۳</sup> و حوزه‌ی علمی کاربرد و انتشار آن است. دیرینه‌شناسی، شرایط تحلیل امکان تشکیل علوم اجتماعی است. فوکو معتقد است که روش دیرینه‌شناسی می‌تواند ساخت‌های عمیق نهفته، و رای هر علم جدیدی را که موضوعش انسان باشد، کشف کند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۸۰).

تبارشناسی<sup>۴</sup> فوکو بر رابطه‌ی دانش و قدرت تأکید می‌کند. تبارشناسی پیدایش علوم انسانی و شرایط امکان آنها را به نحو جدایی‌ناپذیری با فناوری‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌دهد. در تبارشناسی نگرش انتقادی پدید می‌آید و در آن بر تأثیرات قدرت تأکید گذاشته می‌شود. تبارشناسی بر خلاف نگرش‌های تاریخی مرسوم، در پی کشف منشأ اشیا و جوهر آنها نیست و لحظه‌ی ظهور را نقطه‌ی عالی فرایند تکامل نمی‌داند. تبارشناسی تاریخت پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند، باز می‌نماید و نشان می‌دهد که دانش وابسته به مکان و زمان است (همان: ۲۴). تبارشناسی در پی تداوم و پیوستگی میان رویدادها و وقایع نیست، بلکه می‌کوشد گسست‌ها و ناپیوستگی‌هایی را که در روندهای تاریخی و اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته، کشف کند (ضمیران، ۱۳۸۴: ۴۶).

### ژئوپلیتیک

در سنت ژئوپلیتیکی<sup>۵</sup> معاصر، آنچه از مفهوم ژئوپلیتیک برداشت شده است این است که ژئوپلیتیک رویکردی علمی و بیرون از آرمان‌گرایی، ایدئولوژی و اراده‌ی انسانی است. این ادعای تاریخی به درازای اصطلاح ژئوپلیتیک دارد. البته باید توجه داشت که این نوع نگرش

1- Michel Foucault(1926-1984).

2- Archeology.

3- Discourse.

4- Genealogy.

5- Geopolitical Tradition.

ریشه در نگرش علمی و روش زده‌ی اروپایی از دوره‌ی رنسانس به بعد دارد. به عبارت دیگر، ریشه در جدایی «سوژه» و «اُبژه» از دوره‌ی «دکارت» به بعد دارد. این نگرش، عمیقاً اعتقاد دارد که دنیای واقعی در بیرون از ذهن هر مشاهده‌کننده‌ی خارجی قرار داشته، و علم نیز باید مستقل از ذهن به مطالعه‌ی اُبژه از راه روش علمی بپردازد.

این نحوه‌ی نگرش تقریباً در تمامی تعابیر و تعاریف از ژئوپلیتیک از اواخر قرن نوزدهم تا به حال وجود داشته است. به عبارت دیگر، آنچه جوهر تعریف ژئوپلیتیک فرض شده این است که ژئوپلیتیک به مطالعه‌ی جغرافیای سیاست بین‌الملل، به‌ویژه رابطه‌ی بین محیط فیزیکی و رفتار سیاست خارجی می‌پردازد. در این نگرش، ژئوپلیتیک جدا و بیرون از ذهنیت و نگرش محقق، سیاستمدار و یا ژئوپولیتسین قرار دارد و تحقیق ژئوپلیتیکی نیز غیرجانبدارانه، واقعی و علمی است.

اما آنچه در این مقاله بر آن تأکید شده این است که جغرافیا به‌طور عام و ژئوپلیتیک به‌طور خاص، گفتمانی تاریخی و اجتماعی است. جغرافیا هرگز پدیده‌ای طبیعی و غیرگفتمانی نیست و جدای از ایدئولوژی و بیرون از سیاست قرار ندارد. جغرافیا به مثابه گفتمان خود شکلی از دانش/قدرت است. ژئوپلیتیک نوعی پراکتیس جانبدارانه برای بازنمایی سیاست فضایی است. در این بازنمایی، قدرت‌های مرکزی<sup>۱</sup> و دولت‌های سلطه‌جو<sup>۲</sup> و طبقات حاکم نقش مسلط را دارند. بازنمایی<sup>۳</sup> خود نوعی عمل گفتمانی است. بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی همچنان که «ایولاکوست» می‌گوید، در نخستین گام خود به معنای مشارکت عقاید و اندیشه‌ها و به‌خصوص مشارکت ارزش‌ها میان تمام افراد یک گروه یا یک ملت، برای به هیجان آوردن و بسیج آنهاست. در بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی ابعاد فضایی بسیار اهمیت دارند، زیرا این سرزمین‌ها هستند که مورد مناقشه می‌باشند (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۰۱).

1- Core Power.

2- Hegemonic States.

3- Representation.

پراکتیس بازنمایی در تحلیل ژئوپلیتیکی نمی‌تواند بیرون از ارزش‌ها و هنجارها و ایدئولوژی صورت پذیرد. به عبارت دیگر، اُبژه‌های که بازنمایی می‌شوند جدای از انتظارات و اهداف سوژه (دولت، سیاست‌مدار، طبقه‌ی حاکم و حتی منتقدین) نیستند. در نتیجه، عملی جانبدارانه، ارزشی و ایدئولوژیکی است.

«جان اگنیو» و «استوارت کوربریج» در کتاب «کنترل فضا»، گفتمان ژئوپلیتیکی را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

«گفتمان ژئوپلیتیکی نحوه‌ی نگارش و قرائت جغرافیای اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر اساس پراکتیس سیاست‌های اقتصادی و خارجی در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی<sup>۱</sup> است» (Agnew & Corbridge, 1995: 46).

گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی عمل و فرایند بازنمایی فضایی است. به عبارت دیگر، گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی قرائت و نگارش سیاست فضایی است. گفتمان ژئوپلیتیکی نقش محوری در کنترل و مدیریت فضا و نظم ژئوپلیتیکی و پراکتیس فضایی دارد.

در ساخت گفتمان ژئوپلیتیکی نقش نخبگان سیاسی حیاتی است. منظور از نخبگان سیاسی کل مقامات دولتی، رهبران سیاسی، متخصصین سیاست خارجی و مشاورین در تمام دنیاست که فعالیت‌های دولتمردان را هدایت، توضیح و تحت تأثیر قرار می‌دهند. نکته‌ی قابل توجه این است که جامعه‌ی نخبگان بیرون از حاکمیت و سلطه‌ی گفتمان قرار ندارد و تولیدی فرهنگی، تاریخی و گفتمانی است. گفتمان ژئوپلیتیکی محصول ذهنیت صرف نخبگان سیاسی نیست. جامعه‌ی نخبگان نوعی سازمان‌دهنده برای مجموعه‌ای از متون است.

در توضیح رابطه‌ی بین نخبگان سیاسی و گفتمان ژئوپلیتیکی توجه به موارد زیر اهمیت دارد (Ibid: 48-49):

۱) گفتمان ژئوپلیتیکی تنها فعالیتی مجزا و یا توضیح تأثیرات جغرافیایی ویژه بر یک وضعیت سیاست خارجی مشخص نیست. توصیف یک وضعیت سیاست خارجی در

۱- نظم ژئوپلیتیکی الگوهای ثابت سیاست جهانی در دوره‌ای مشخص است که به وسیله‌ی قدرت‌های اصلی تأسیس می‌شود. مکانیزم تحول نظم ژئوپلیتیکی براساس الگوی تحول پارادایمی است.

ژئوپلیتیک تنها از طریق عادی‌سازی ضمنی و تلویحی تقسیم و توصیف جهان است. هویت‌بخشی و نام‌گذاری یک مکان برای تحریک یک سری از داستان‌ها، موضوعات و یافته‌هاست. به‌عنوان مثال، تشخیص یک منطقه تحت عنوان اسلامی یا غربی تنها نام‌گذاری صرف نیست بلکه تعیین سیاست خاص آن منطقه نیز هست.

(۲) گفتمان ژئوپلیتیکی درگیر استدلال عملی است تا این‌که به‌کارگیری تعمدی مدل‌های رسمی ژئوپلیتیکی باشد. استدلال ژئوپلیتیکی عملی بر اساس تمایزات و روایات وجدان عمومی است، نه مدل‌های ژئوپلیتیکی. تشخیص مناطق به‌عنوان مدرن/عقب‌افتاده، غربی/غیرغربی، متمدن/وحشی، دمکراتیک/سرکوبگر، تقابل‌های دوتایی با اهمیت بوده است که گفتمان ژئوپلیتیکی بدون توجه به این‌که استفاده‌کنندگان آن دانشگاهیان، سیاست‌مداران و یا رسانه‌ها که مشغول بازنمایی فرهنگ عمومی‌اند، درگیر آن هستند.

(۳) دانش جغرافیایی که در گفتمان ژئوپلیتیکی ارائه می‌شود، سرشتی تقلیل‌گرا دارد. اطلاعات مکانی برای سازگاری با برداشت‌های ژئوپلیتیکی پیشین فیلتر می‌شود. استدلال ژئوپلیتیکی از طریق ساده‌انگاری فعال واقعیت پیچیده‌ی مکان‌ها به نفع تجربدهای ژئوپلیتیکی قابل کنترل، عمل می‌کند. این استدلال نشان می‌دهد که چگونه مکان‌ها و مردمان آن می‌توانند به کالاهای امنیتی تبدیل شوند تا به آسانی مورد حمله قرار گیرند، کنترل و یا بمباران شوند.

(۴) همه‌ی نخبگان سیاسی در بازنمایی فضای اقتصادی - سیاسی جهانی نقش برابر ندارند. نخبگان سیاسی قدرت‌های بزرگ و دولت‌های سلطه‌جو نقش بیشتری در تأسیس گفتمان ژئوپلیتیکی مسلط، دارند. این امر نه تنها براساس پراکتیس این نخبگان، بلکه براساس سازگاری فعال با گفتمان ژئوپلیتیکی مسلط دشمنان و متحدین اتفاق می‌افتد. واضح است که بازنمایی هژمونیک با چالش روبه‌رو می‌شود

اما، حتی این چالش باید با «واژگان گفتگو»<sup>۱</sup> ی گفتمان ژئوپلیتیکی مسلط، سازگاری داشته باشد تا قابل فهم و درک شود.

## ژئو/قدرت<sup>۲</sup>

قدرت یک عنصر کلیدی در بحث‌های مربوط به گفتمان است. فوکو تأثیر به‌سزایی در بازاندیشی در باب مفهوم قدرت داشته است. فوکو بر درون پیوستگی قدرت/دانش<sup>۳</sup> تأکید دارد، تا جایی که از دیدگاه او همه‌ی آن دانشی که ما داریم نتیجه و پیامد جنگ‌های قدرت است. دانش نوعی فرآورده‌ی قدرت است. قدرت نیز بر اساس اصول دانش پایه، نظارت، کنترل، سازماندهی و راهبرد خود را بسط و گسترش می‌دهد. قدرت در سایه‌ی دانش همه چیز را رؤیت‌پذیر می‌کند. فوکو به‌ویژه در تبارشناسی دانش تأکید می‌کند که: «هیچ رابطه‌ی قدرتی بدون تأسیس حوزه‌ای از دانش مربوط به آن وجود ندارد. به‌طور هم‌زمان، هیچ دانشی بدون پیش‌فرض و تأسیس روابط قدرت ممکن نیست» (Foucault, 1977: 27).

«آتوا» در کتاب «ژئوپلیتیک انتقادی» تحت تأثیر فوکو و ادوارد سعید موضوع جغرافیا را قدرت می‌داند. از دیدگاه آتوا جغرافیای جهان محصول و فرآورده‌ی طبیعت نیست، بلکه نتیجه‌ی جنگ‌های بین «اتوریت‌های رقیب»<sup>۴</sup> بر سر قدرت برای سازماندهی، اشغال و مدیریت فضا است. نظام‌های امپراتوری در روند تاریخ، قدرت را از طریق توانایی‌های‌شان برای تحمیل نظم و معنی بر فضا به‌کار برده اند (O Tuathail, 1996: 1).

تجربه‌ی اروپا در آغاز قرن شانزدهم میلادی برای آتوا همانند جان اگنیو در کتاب «ژئوپلیتیک: بازخوانی سیاست جهانی» سرآغاز این نوع رویکرد به دانش جغرافیایی است. در اروپای قرن شانزدهم، دولت‌های تمرکزگرای حکومت‌های پادشاهی جدید<sup>۵</sup> به سازماندهی فضا

- 
- 1- Terms of Debate.
  - 2- Geo/pwer.
  - 3- Power/Knowledge.
  - 4- Competing Authorities.
  - 5- New Monarchs.

حول اصول سفت و سخت مطلق‌گرایی سلطنتی<sup>۱</sup> پرداختند. در مناطق درون و بیرون از تسلط اسمی<sup>۲</sup> تاج و تخت<sup>۳</sup>، قدرت اجرایی سلطنتی بر فضا بر اساس دیوان‌سالاری قدرتمند دربار و ارتش گسترش و تعمق یافت. نتیجه در بسیاری از موارد، هنگامی که بلندپروازی‌های اختیاراتی قدرت سلطنتی و مقاومت لردهای محلی تقابل پیدا می‌کرد، خشونت<sup>۴</sup> بود. در بستر این نبرد<sup>۵</sup>، در آغاز دوره‌ی مدرن، «کارتوگرافی» و سایر اشکال توصیفی دانش که جغرافیا نام گرفت، و تحت نام حکومت<sup>۶</sup> نوشته می‌شد به‌سختی می‌تواند چیزی دیگری غیر از «سیاسی»<sup>۷</sup> باشد. برای مدافعان دربار توسعه‌طلب، جغرافیا تحمیل خارجی<sup>۸</sup> بود، شکلی از دانش بود که در پایتخت‌های امپراتوری درک شد و به «قلمروسازی فضا»<sup>۹</sup> در امتداد خطوط تثبیت شده توسط قدرت سلطنتی اختصاص یافت. جغرافیا، چیزی نبود که قبلاً در مالکیت زمین باشد، بلکه متن فعال<sup>۱۰</sup> زمین به‌وسیله‌ی دولت‌های امپراتوری تمرکزگرا و توسعه‌طلب بود. جغرافیا اسم نبود بلکه فعل بود یعنی تصویر و نگارش زمین<sup>۱۱</sup> توسط دولت‌های جاه‌طلب استعمارگر (هم استعمار داخلی و هم استعمار خارجی) که در پی تصرف فضا و سازماندهی آن بر اساس دیدگاه‌های فرهنگی و منافع مادی خود بودند (Ibid: 1-2).

أتوا رابطه‌ی دانش/قدرت ژئوپلیتیک را تحت عنوان ژئو/قدرت مطرح می‌کند. منظور أتوا از ژئو/قدرت، کاربرد دانش جغرافیایی نه به‌عنوان پیکری غیرجانبدار<sup>۱۲</sup> از دانش و یادگیری، بلکه به مثابه مجموعه‌ای از فناوری‌های قدرت که درگیر تولید دولتی<sup>۱۳</sup> و مدیریت فضای

- 
- 1- Royal Absolutism.
  - 2- Nominal Domain.
  - 3- Crown.
  - 4- Violent.
  - 5- Struggle.
  - 6- Sovereign.
  - 7- Political.
  - 8- Foreign Imposition.
  - 9- Territorialization of Space.
  - 10- Active Writing.
  - 11- Geo-graphing and Earth-writing.
  - 12- Innocent.
  - 13- Governmental Production.



سرزمینی است، می‌باشد. امر نامعلوم<sup>۱</sup> ژئو/قدرت درگیر دولتی کردن جغرافیا از قرن شانزدهم میلادی به بعد است. در مفهوم ژئوقدرت و دولتی کردن دانش جغرافیایی، اتوا تحت تأثیر میشل فوکو به‌ویژه در «امنیت، سرزمین و جمعیت»<sup>۲</sup> است.

مجموعه‌ی سخنرانی‌های میشل فوکو در کالج «دی فرانس» تحت عنوان «تاریخ نظام‌های فکر»<sup>۳</sup> ایراد می‌شد. طرح عمومی سخنرانی عبارت بود از، مطالعه‌ی زیست/قدرت<sup>۴</sup>، سازوکارهای قدرت، سازوکارهای انضباطی، دستگاه‌های امنیتی، فضای امنیت، برنامه‌ریزی فضای شهری در قرون شانزده و هفده میلادی، مسأله‌ی امنیت، عقلانیت دولتی و ظهور جمعیت، مسأله‌ی دولت و دولت‌مندی<sup>۵</sup> در قرن شانزدهم و رابطه‌ی دانش و قدرت.

فوکو در سخنرانی «دولت‌گرایی» در پی اشکال وسیع تبارشناسی نظریه‌های مربوط به هنر دولت است. مسأله‌ی دولت تنها مسأله‌ی مدیریت دولت از جانب فرمانروا نیست، بلکه مسأله‌ی حاکمیت رفتار شخصی و ارواح و زندگی است. دولت استقرار درست اشیا است. فوکو ریشه‌های هنر دولت را در قرن شانزدهم جستجو می‌کند، یعنی زمانی که دستگاه‌های اجرایی حکومت‌های سرزمینی توسعه یافتند. فوکو همچنین هنر دولت را به مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و دانش‌ها که در قرن شانزدهم شروع و در قرن هفدهم توسعه پیدا کردند، ربط می‌دهد. دانش دولت با تمامی ابعاد، عناصر و فاکتورهای قدرت «ستاتیستیکس»<sup>۶</sup> به معنی علم دولت بود.

اتوا با بسط نظریه‌ی فوکو درباره‌ی رابطه‌ی دانش با قدرت، مسائل مربوط به ارتباط بین جغرافیا و قدرت یا به عبارت دیگر، ژئو/قدرت را به شرح زیر توضیح می‌دهد (O Tuathail, ibid: 8):

۱- امر نامعلوم یا «Problematic» از مفاهیم به‌کار گرفته شده در آثار «لویی آلتوسر» است. منظور از مفهوم پروبلماتیک «وحدت خاص یک فرمایشون نظری»<sup>۱</sup> است. به عبارت دیگر، مجموعه سؤالاتی است که حاکم و ناظر بر پاسخ‌های داده شده است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۹۶).

2- Michel Foucault, Security, Territory, Population, Lectures at the College De France (1977-78).

3- The history of systems of thought.

4- Bio-power.

5- Governmentality.

6- Statistics.

(۱) جغرافیا داده‌ای طبیعی نیست، بلکه نوعی رابطه‌ی دانش/قدرت است. دانش و قدرت نیز مستقیماً بر هم دلالت دارند. بر اساس اصول روش‌شناختی عمومی، رهیافت ما به تاریخ‌های اشکال دانش نباید بیرون از روابط قدرت باشد. باید بسترهای تاریخی و جغرافیایی روابط قدرت را در مباحث مربوط به تاریخ اشکال دانش‌ها در نظر بگیریم. به عنوان مثال، هویت موقعیت سوژه یعنی جغرافی‌دان، کارتوگراف و یا ژئوپولیتسین و ویژگی‌های اُبژه‌های جغرافیایی، کارتوگرافیکی و ژئوپولیتیکی که به وسیله‌ی این سوژه مشخص و بازنمایی می‌شود و تکنیک‌های جغرافیایی که این اُبژه‌ها را مرتب می‌کند، ارائه می‌دهد و یا به نقشه تبدیل می‌نماید، همه ناشی از تأثیرات روابط قدرت و دانش است.

(۲) روابط عمومی قدرت که در آن دانش جغرافیایی مدرن شکل گرفت، تمرکزگرایی و توسعه‌ی امپراتوری سیستم دولتی اروپایی در امتداد کره زمین از قرن شانزدهم میلادی به بعد است. تمرکزگرایی و توسعه‌ی امپریالیستی نیازمند شکلی تهاجمی و جدید از دانش/قدرت جغرافیایی برای نظارت، اشغال و نظم‌دهی به فضا بود. همان‌طوری که ادوارد سعید در «ایتز و استعمارزدایی»<sup>۱</sup> و «فرهنگ و امپریالیسم»<sup>۲</sup> گفته است، امپریالیسم مرحله‌ی بعد از عمل خشونت جغرافیایی که در طی آن به‌طور مجازی هر فضایی در جهان کشف شود، به‌تصویر درآید و در نهایت تحت کنترل قرار گیرد، است. سیاست نگارش زمین به‌عنوان امر نامعلوم<sup>۳</sup> با جغرافیا و سیاست بین‌الملل شروع نمی‌شود، بلکه این امر نامعلوم تلاش برای تولید سیاست بین‌الملل از نقطه‌نظر جغرافیایی است. به‌جای فرض نظام دولتی کاملاً شکل گرفته و هویت‌های محدودشده‌ی دولت، مسأله‌ی اصلی، نبرد قدرت بین جوامع مختلف بر سر داشتن حق صحبت در مورد جغرافیا، فضا و قلمرو است. شروع بر اساس هویت‌های

1- Yeats and Decolonization(1998).

2- Culture and imperialism(1993).

3- Problematic.

جغرافیایی که به وسیله‌ی سیستم دولت خلق شده و گسترش یافته است سقوط به آن چیزی است که آگنیو آن را «دام سرزمینی»<sup>۱</sup> نامیده است.

سومین مسأله از نقطه نظر روش شناختی، راه‌های نهادینه شده‌ی<sup>۲</sup> نگرش به فضا و نمایش آن است. حکومت‌های سلطنتی توسعه طلب قرن شانزدهم میلادی، به آرامی و به طور نامنظم و غیرهم سطح یک نقطه نظر عمومی درباره‌ی فضا و مفهوم طبیعی زمان را بر سرزمین‌هایی که تصرف می‌کردند، تحمیل می‌نمودند. حکومت به دنبال تأسیس قدرت خود از طریق نشان دادن<sup>۳</sup> خود در فضا بود. حکومت به دنبال تأمین اقتدار خود هم به عنوان نماینده‌ی آگاه<sup>۴</sup> و هم به عنوان راوی علیم<sup>۵</sup> سرزمین بود. فضا از یک نقطه نظر مرکزی که به طور طبیعی جایگاه دولت و اقتدار پادشاهی بود، بر اساس (هندسه‌ی اقلیدسی) یک دست شد. این نقطه نظر مرکزی، یک موقعیت نظارتی ثابت<sup>۶</sup> را ایجاد نمود که در آن بینش وسیع<sup>۷</sup> سرزمین حکومت ساخته شده بود. البته، در تجربه‌ی تاریخی، این بینش وسیع در مورد سرزمین، هنگامی که فنون و فناوری‌های نمایش فضا در یک چشم انداز کلی به کار گرفته می‌شد، به طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت بود. در نهایت، حضور مقاومت<sup>۸</sup> در برابر قدرت را نباید دست کم گرفت. به قول فوکو آن جا که قدرت هست، مقاومت نیز وجود دارد. در برابر قلمروسازی جغرافیایی امپریالیسم، همیشه نوعی مقاومت ضد امپریالیستی<sup>۹</sup> وجود دارد. مقاومت ضد امپریالیستی به تعبیر ادوارد سعید نوعی «جستجوی اصالت»<sup>۱۰</sup> و ریشه‌های ملی هم سو، معبد قهرمانان، افسانه‌ها و مذاهب است.

1- Territorial Trap.

2- Institutionalized Ways.

3- In-state-ing.

4- Omniscient Illustrator.

5- Omniscient Narrator.

6- Fixed Spectatorial Position.

7- Panoramic Vision.

8- Resistance.

9- Anti-imperialst resistance.

10- Search for Authenticity.

هرچند ریشخندهای زیادی در برابر تلاش برای نگارش بر علیه تاریخ و جغرافیای امپریالیستی وجود داشت با این همه، نوعی طرد برای ارائه دیدگاه رسمی امپریالیسم درباره‌ی فضا و زمان نیز موجود بود. نبرد ضد استعماری تنها شامل تلاش برای استعمارزدایی فضای فیزیکی و سرزمین نیست، بلکه شامل استعمارزدایی از هویت، تاریخ و دانش جغرافیایی نیز هست.

با توجه به انعکاس پروبلماتیک عمومی امپراتوری، جغرافیا و فرهنگ، ادوارد سعید تأکید کرده است که هیچ‌کدام از ما به‌طور کامل رها از نبرد بر سر جغرافیا نیستیم. این نبرد، نبرد صرف بر سر نام‌گذاری مکان‌ها و مالکیت سرزمین نیست. این نبرد، تنها نبرد ارتش و سربازان نیز نیست. نبرد بر سر جغرافیا همچنین، تنش بین «ایماژها»<sup>۱</sup> و «تصورات»<sup>۲</sup> رقیب نیز هست، یک نبرد بین قدرت و مقاومت که در برگیرنده‌ی نه تنها تلاش برای بازنمایی مادیت اَبژه‌های جغرافیایی - فیزیکی و مرزهاست، بلکه به‌طور همسان، نبرد بین نیروهای مادی قدرتمند مرزهای گفتمانی<sup>۳</sup>، بین خودایدال<sup>۴</sup> و دیگری نامطلوب<sup>۵</sup> بین ما و آنها است. از منظر استعماری، جغرافیا تنها مبارزه‌ی تکنیک‌های کارتوگرافیک و رژیم‌های حقیقت نیست، بلکه نبرد بین طرق مختلف نحوه‌ی نگرش به دنیاست.

### ضد ژئوپلیتیک<sup>۶</sup>

ضد ژئوپلیتیک؛ نقد دانش/قدرت ژئوپلیتیک، مفاهیم استعلایی و پراکتیس فضایی آن است. این رویکرد در آثار ژئوپولیتسین‌های پست‌مدرن از جمله کسانی مانند روتلیج، دالبی، اُتوا و اگنیو به‌کار گرفته شده است. رویکرد ضد ژئوپلیتیکی تحت تأثیر میشل فوکو، ادوارد سعید و آنتونیو گرامشی قرار دارد. تأکید بنیادین و پروبلماتیک اصلی ضد ژئوپلیتیک، حضور شبکه‌ای مقاومت در برابر قدرت همه‌جا حاضر است. سیاست‌های ژئوپلیتیکی اعمال شده

1- Images.

2- Imagines.

3- Discursive Borders.

4- Idealized Self.

5- Demonized Other.

6- Anti-geopolitics.

توسط دولت‌ها و گفتمان‌های مفصل‌بندی شده‌ی این دولت‌ها از طرف سیاستمداران و نخبگان حکومتی، به‌ندرت از جانب کسانی که هدف این سیاست‌ها بوده، و تحت تسلط، استثمار و انقیاد قرار گرفته‌اند، یعنی گروه‌های مقاومت تحت‌الشعاع قرار نگرفته‌اند. این نوع تأکید بر حضور مقاومت در برابر قدرت در متون ضد ژئوپلیتیک، ریشه در دیدگاه مشهور فوکو مبنی بر حضور مقاومت در برابر قدرت دارد. فوکو تأکید می‌کند که؛ هیچ رابطه‌ی قدرتی بدون حضور مقاومت وجود ندارد.... مقاومت نیز مانند قدرت، چندگونه است و می‌تواند در راهبردهای جهانی ادغام شود (Foucault, 1980: 142).

روایت‌های ژئوپلیتیک بر اعمال دولت و نخبگان دولتی مبتنی هستند. از دیدگاه انتقادی ضد روایت‌های ضد ژئوپلیتیک بر مفاهیمی تأکید می‌کنند که فرض دولت به‌عنوان عالی‌ترین سازمان سیاسی فضا را به‌چالش می‌کشاند. بنابراین، اولین تمرکز ضد ژئوپلیتیک بر نفی دولت به‌عنوان هستی «ارگانیک» که تمامی تضادهای اجتماعی در آن حل می‌شود، است. نفی دولت مستلزم نفی مهم‌ترین مفهوم اجرایی آن یعنی نفی قدرت است. ضد ژئوپلیتیک از قدرت متمرکز دولت تمرکززدایی نموده و به‌تعبیر فوکو قدرت را نباید تنها در تملک طبقه یا دولت و یا فرمانروایی خاص جستجو نمود. قدرت راهبردی است خاص که در روابط قدرت معنا می‌دهد. حضور مقاومت، بخشی از این روابط قدرت را تشکیل می‌دهد. روایت‌های مقاومت بخشی از حافظه‌ی مردمان فراموش شده و به حاشیه رانده شده‌ای هستند که تعبیری نو از مفهوم قدرت ارائه می‌دهند و مبتنی بر قدرت نظامی، ثروت، فرامین و ایدئولوژی مقامات رسمی و کنترل فرهنگی نیست. روایت‌های مقاومت را به‌تعبیر پاول روتلج می‌توان «ژئوپلیتیک از پایین»<sup>۱</sup> نامید. ضد ژئوپلیتیک، واژگون ساختن معنی و مفهوم رایج ژئو/قدرت است. سرچشمه‌های اجتماعی این نوع ژئوپلیتیک طبقات زیردست جامعه‌اند که سلطه‌ی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت را به‌چالش می‌کشاند. این چالش‌ها منازعات ضدسلطه هستند که مقاومت را در برابر قدرت منسجم دولت-هم در عرصه‌ی داخلی و هم در عرصه‌ی

---

1 - Geopolitics From Below.

خارجی - قرار می‌دهند و همچنین از توافق عمومی که از بالا (توسط دولت) کنترل می‌شود، عقب‌نشینی می‌کنند (Routledge, 2003: 236).

مفهوم ضد ژئوپلیتیک توسط پاول راتلج به‌کار گرفته شده است. این مفهوم از «ضد سیاست»<sup>۱</sup> که توسط کنراد<sup>۲</sup> به‌کار رفته اقتباس شده است. ضد ژئوپلیتیک نیرویی اخلاقی، سیاسی و فرهنگی در جامعه‌ی مدنی است. نهادها و سازمان‌های ضد ژئوپلیتیک نه بخشی از روندهای تولید مادی در اقتصاد و نه جزئی از سازمان‌های دولت‌محور و دولت‌نهاد است. به‌عنوان مثال، از نهادهای ضد ژئوپلیتیک می‌توان به سازمان‌های مذهبی، رسانه‌ها، سازمان‌های داوطلبانه، سازمان‌های آموزشی و اتحادیه‌های تجاری اشاره نمود. نقش اصلی این سازمان‌ها این است که این پندار را که براساس آن طبقات سیاسی دولتی مشخص‌کننده و یا هویت‌بخش منافع جامعه هستند، به‌چالش بکشانند. ضد ژئوپلیتیک بر استقلال پایدار از دولت و کسانی که در قدرت قرار گرفته‌اند، تأکید دارد. ضد ژئوپلیتیک دو شیوه‌ی درهم‌تنیده‌ی مبارزه‌ی ضدسلطه<sup>۳</sup> را ارائه می‌دهد. اول؛ قدرت ژئوپلیتیکی مادی (اقتصادی و نظامی) دولت و نهادهای جهانی، و دوم؛ بازنمایی‌های تحمیلی<sup>۴</sup> از جانب نخبگان سیاسی و اقتصادی را به‌چالش می‌کشاند. بازنمایی‌هایی که بر دنیا و مردمان مختلف آن تحمیل شده و این مردمان در راستای منافع ژئوپلیتیکی آنها به‌خدمت گرفته شده‌اند (Ibid, 237).

#### اشکال مقاومت در برابر قدرت: ضد ژئوپلیتیک‌های نظم ژئوپلیتیک

دردوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی<sup>۵</sup> الگوهای مقاومت در برابر پندارها و گفتمان‌های ژئوپلیتیکی اشکال متفاوتی داشته است. این مقاومت‌ها هم در دوره‌ی استعمارگری و هم در دوره‌ی جنگ سرد حضور داشته است. دوره‌ی استعمارگری که مبتنی بر نوعی از بازنمایی جانبدارانه بر اساس الگوهای ذهنی سوژه‌ی غربی مبتنی بر تقابل‌های دوتایی عقب‌افتاده/پیش‌رفته، بربر/متمدن بوده و در

1 -Anti-Politics.

2 -Konrad, G. 1984, Anti-politics, New York; Henry Holt.

3 -Counter-Hegemonic Struggle.

4 -Imposed Representations.

5- Geopolitical Order.

قالب کلی و علم‌نمای «شرق‌شناسی» بیان گردیده، هم حضور متنی داشته و هم جنبه‌ی عملی یافته است. حضور متنی مقاومت در آثار کسانی چون ادوارد سعید، فرانتس فانون و تمامی نویسندگان نظریه‌ی وابستگی مانند، «سامیرامین» و «آندره گوندرفرانک» و حتی رهبران سیاسی مشهور مانند «گاندی»، «ماندلا»، «چه‌گوارا»، «کاسترو» و در حوزه‌ی اسلامی مقاومت به‌خصوص در آثار «امام خمینی<sup>(ره)</sup>» مشهود است. ژئوپلیتیک استعمارگری نوعی از ضد ژئوپلیتیک ضد استعمارگری در تمامی فضاهای حضور قدرت را به‌همراه داشته است. هویت این حضور براساس رد و عدم پذیرش نحوه‌ی بازنمایی ژئوپلیتیک قدرت و یا به‌تعبیر بهتر بازنمایی‌های سوءژئوپلیتیکی<sup>۱</sup> مکان‌ها و مردمان بوده است. مقاومت هم جنبه‌ی ذهنی و هم ماهیت عملی دارد. به‌عنوان مثال، می‌توان به مقاومت ضد استعمارگری اشاره نمود که تحت عنوان «استعمارزدایی»<sup>۲</sup> مطرح است. همچنان‌که «فانون» اشاره می‌کند؛ استعمارزدایی هم شامل عقب راندن حضور فیزیکی استعمار در مستعمرات بود و هم استعمارزدایی از ذهن<sup>۳</sup>. .... استعمارزدایی پدیده‌ای جهانی بود که تحت تأثیر مبارزات ضد استعمارگری و همچنین ژئوپلیتیک جنگ سرد قرار داشت. هر دو قدرت شوروی و آمریکا از جنبش‌های استقلال‌طلبانه به‌عنوان بخشی از راهبردهای ژئوپلیتیکی وسیع‌تر در برابر یکدیگر حمایت می‌کردند (Ibid).

در حوزه‌ی پراکتیس، اشکال مقاومت به‌خصوص در ژئوپلیتیک جنگ سرد عبارت بود از، جنبش‌های دهقانی در مناطق مختلف از جمله در آمریکای لاتین و مرکزی و سایر مناطق جهان. هدف اصلی این جنبش‌ها به‌چالش کشاندن رژیم‌های اقتدارطلب و کاهش فقر بود. به‌عنوان مثال، می‌توان به انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹، انقلاب نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹، و جنبش ملی ویتنام در برابر اشغالگری آمریکا، مقاومت جنبش‌های اسلامی در برابر اشغال شوروی در افغانستان و انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ اشاره نمود. این جنبش‌ها حتی در داخل حوزه‌ی تمدنی غرب به‌خصوص از جانب جنبش‌های اجتماعی صلح‌طلب و ضدجنگ حمایت می‌شد.

1- Geopolitical Misrepresentations.

2- Decolonialization.

3- Decolonialization of the Mind.

در دوره‌ی جنگ سرد جنبش‌های ضد ژئوپلیتیکی متعددی در اروپا و سایر مناطق جهان شکل گرفت که بنیادهای معرفتی ژئوپلیتیک ایدئولوژیکی را به چالش کشاند. جنبش‌های صلح‌طلب ضد به‌کارگیری موشک‌های کروز، جنبش‌های ضد هسته‌ای و ضد نظامی‌گری، مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای در اروپا و آمریکا از این جمله‌اند. این جنبش‌ها هم وجه عینی داشتند و هم نوعی بازنمایی بودند. وجه عینی شامل اقدامات مستقیم غیرخشن، تظاهرات و کمپ‌های صلح در سرتاسر اروپای غربی و آمریکا بود. وجه بازنمایی نیز عبارت بود از، نقد نظریه‌ای جنگ سرد، مسابقه‌ی تسلیحاتی ابرقدرت‌ها و تقسیم اروپا به بلوک‌های نظامی و ایدئولوژیکی. این جنبش‌ها توانایی‌های ابرقدرت‌ها برای مشروعیت‌بخشی به پراکتیس ژئوپلیتیکی و جلب افکار عمومی را با چالش عمده‌ای روبه‌رو ساختند (Ibid).

#### شبکه‌ی مقاومت در دوره‌ی بی‌نظمی ضد ژئوپلیتیک

با فروپاشی جنگ سرد هم بنیادهای شناختی گفتمان ژئوپلیتیکی تغییر کرده است و هم ماهیت مقاومت‌های ضد ژئوپلیتیکی. گفتمان‌های این دوره که تحت عنوان کلی «نظم نوین جهانی» از آن اسم برده می‌شود که علاوه بر جنبه‌ی ژئوپلیتیکی، ماهیت ژئواکونومیکی دارند. هرچند ژئوپلیتیک و ژئواکونومی تفاوت‌های زیادی باهم دارند (جدول شماره‌ی ۱) اما هر دو آنها متعلق به حوزه‌ی قدرت فرادستی (ژئوپلیتیک از بالا) هستند. به عبارت دیگر، ژئوپلیتیک و ژئواکونومی از اجزای گفتمان سلطه‌اند. وجه ژئوپلیتیکی این گفتمان تداوم دخالت‌های نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان (عراق، افغانستان، خاورمیانه و سایر مناطق جهان) تحت عنوان کلی گسترش دموکراسی و آزادی و مبارزه با تروریسم است. وجه ژئواکونومی نیز عبارت از دکترین «لیبرالیسم فراملی»<sup>۱</sup> و یا به عبارت دیگر «لیبرالیسم نو»<sup>۲</sup> است. اصل بنیادین این دکترین «آزادی اقتصادی»<sup>۳</sup> برای (دولت، طبقات و گروه‌های) قدرتمند است. اقتصاد باید از موانع سیاسی و اجتماعی و محدودیت‌های که دولت‌ها تحمیل نموده‌اند، تحت عنوان «منافع عمومی»<sup>۴</sup> رها گردد. این محدودیت‌ها (قوانین اقتصادی ملی، برنامه‌های اجتماعی، توافق طبقاتی؛ توافق بین اتحادیه‌های کارگری و کارگران) به‌عنوان موانع جریان آزاد

1- Transnational Liberalism.

2- Neoliberalism.

3- Economic Liberty.

4- Public Interest.



تجارت و سرمایه و آزادی همکاری‌های فراملی در جهت استثمار نیروی کار و محیط و در راستای منافع‌شان مورد توجه قرار می‌گیرند. تأکید این دکترین کنار نهادن قوانین اقتصادهای ملی (از طریق خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی) در راستای تخصیص منابع توسط بازار، و در عمل، توسط قدرتمندان است. در نتیجه، قدرت سازمان‌های بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی در جهت تقویت دکترین لیبرالیسم نو و تحمیل آن به کشورهای در حال توسعه، سرمایه‌گذاری‌های دولت‌ها در بهداشت، آموزش، رفاه و حفاظت از محیط زیست در سرتاسر جهان کاهش چشمگیر یافته است (libd).

در واقع، ژئوپلیتیک و ژئواکونومی در عرصه‌ی سیاست جهانی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل تحت تأثیر گفتمان‌هایی قرار دارند که گفتمان هویت‌بخش و غیریت‌ساز گروه‌ها، طبقات و دولت‌های برتر هستند. ژئوپلیتیک و ژئواکونومی در حوزه‌ی عمل هم‌جهت و هم‌هدف عمل نموده‌اند. نمونه‌ی بارز آن را می‌توان در اواخر جنگ سرد در بریتانیا و آمریکا (دوره‌ی تاچر و ریگان) مشاهده نمود. گفتمان «تاچریسم» و «ریگان‌یسم» نوعی استدلال ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی برای حفظ سلطه‌ی بریتانیا و آمریکا در سیاست جهانی (ژئوپلیتیک) و کنترل و ادغام اقتصادهای ملی در منافع شرکت‌های فراملی (ژئواکونومی) بود.

جدول شماره‌ی ۱- مقایسه‌ی ژئوپلیتیک و ژئواکونومی (Spark and Lawson, 2003: 319)

هم ژئوپلیتیک و هم ژئواکونومی درگیر روندهای مدیریت تغییرات پیچیده از طریق بازنمایی‌های سرزمینی هستند. بنابراین، بُعد فضایی به منازعات و روندهای اقتصادی-سیاسی می‌دهند.	
اما ژئوپلیتیک و ژئواکونومی تفاوت‌هایی به شرح زیر باهم دارند:	
<b>ژئوپلیتیک:</b>	<b>ژئواکونومی:</b>
در اواخر قرن نوزدهم توسعه یافت.	در اواخر قرن بیستم توسعه یافت.
ریشه در پایان امپراتوری دارد.	ریشه در پایان جنگ سرد دارد.
در دوره‌ی رکود تجارت آزاد و قدرت گرفتن خودکفایی ملی توسعه یافت.	در دوره‌ی گسترش تجارت آزاد و رکود خودکفایی ملی توسعه یافت.
ژئوپلیتیک منعکس‌کننده‌ی رقابت‌های دولت‌های سرزمینی بر سر سلطه بر نظام جهانی است.	ژئواکونومی منعکس‌کننده‌ی رقابت بر سر گرانی‌گاه سلطه‌ی جهانی که در آن آمریکا تسلط دارد اما نه از نوع امپراتوری آن.

ادامه‌ی جدول شماره‌ی (۱)	
در نظام اقتصادی - سیاسی «فرافوردیسم» شکل پارادایمی گرفت. اهداف عبارتند از: الف) کنترل نامتمرکز؛ ب) قطبی شدن اقتصادی - اجتماعی؛ ج) قواعدزدایی از مدیریت.	در اواسط قرن بیستم ظهور کرد تا با نظام اقتصادی - سیاسی سرزمینی «فوردیست» شکل بگیرد. اهداف عبارتند از: الف) کنترل متمرکز؛ ب) تعهد به رفاه برابر؛ ج) مدیریت رقابت.
در بستری ایجاد شد که در آن دولت و بازار در شراکت خصوصی - عمومی پیچیده درهم تنیده‌اند.	در بستری ایجاد شد که دولت و بازار نسبتاً از هم متمایز بودند.
از نظر ایدئولوژیکی مبتنی بر این ایده است که آلترناتیوی برای سرمایه‌داری جهانی وجود ندارد.	از نظر ایدئولوژیکی آلترناتیو سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شد.
از نظر نظریه‌ی توسط نویسندگان حوزه‌ی تجارت مانند ادوارد لوت واک و کینیچی اوهامای توسعه یافت.	از نظر نظریه‌ی توسط نویسندگان نظامی‌گرا مانند مکیندر و راتزل توسعه یافت.
در ژئواکونومی با واژگانی مانند سیاست‌های داخلی / بین‌المللی حاکمیت کم‌رنگ شده و ریسک‌پذیر می‌شود.	امور خارجی و داخلی را با واژگانی چون حاکمیت، متحدین و دشمنان از هم جدا می‌کند.
در ژئواکونومی سیاست کلان بر رقابت و شراکت در جهت نفوذ اقتصادی متمرکز است.	در ژئوپلیتیک سیاست کلان بر کنترل و اتحادسازی در جهت امنیت متمرکز است.
موضوعات ایده‌آل: مشتریان و سرمایه‌گذاران	موضوعات ایده‌آل: شهروندان و سربازان
پنارهای سرزمینی حول مرکز ثقل <sup>۱</sup> ، دولت‌های مطلقه‌ای <sup>۲</sup> و لینک‌ها مانند شبکه <sup>۳</sup> سازمان یافته هستند.	پنارهای سرزمینی حول بلوک‌ها، دولت - ملت‌ها و مرزها مانند پرده‌ی آهنین سازمان یافته هستند.
تمرکز بر بی‌مرزی <sup>۴</sup> و شبکه‌ها.	تمرکز بر مرزها و سرحدات.

- 1- Nodality.
- 2- Region-states.
- 3- Web.
- 4- Borderlessness.

لیبرالیسم فراملی از طریق موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد بین‌المللی مختلف، مانند توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی<sup>۱</sup> (بین کانادا، آمریکا و مکزیک) نهادینه شده است. این توافقنامه‌ها براساس این دکرین هستند که، هر منطقه و یا کشوری باید کالا و خدماتی را که در آن «مزیت رقابتی»<sup>۲</sup> دارند، تولید نمایند و موانع تجاری از جمله «تعرفه» بین این کشورها باید برداشته شوند.

مباحث مربوط به تجارت آزاد در ابتدا مبتنی بر اصول اخلاقی بیان گشته، اما در عمل نتایج غیراخلاقی به دنبال داشته است. دکرین لیبرال مبتنی بر اصول سیستم بازار است که توسط اقتصاددانان کلاسیک، «آدام اسمیت» و «دیوید ریکاردو» فرمول‌بندی شد. هر دوی آنها اعتقاد داشتند؛ برداشتن موانع جریان آزاد کالا به تخصص‌گرایی ملی و تسهیل در استفاده‌ی بهینه از منابع کمیاب جهان منتهی خواهد شد. آزادسازی تجارت به الگوهای تجاری مفید مبتنی بر اصول مزیت نسبی می‌انجامد. بنا به باور طرفداران دکرین تجارت آزاد، آزادسازی تجارت نتایج بسیار خوبی به دنبال خواهد داشت. قبل از هر چیز، موجب افزایش رقابت بازارهای محلی می‌شود و در نتیجه، پراکتیس‌های ضدرقابتی را تضعیف می‌نماید، قیمت‌ها را کاهش می‌دهد، انتخاب مصرف‌کنندگان و کارایی ملی را افزایش می‌دهد. به علاوه، تجارت جهانی هر دوی ثروت ملی و جهانی را به واسطه‌ی تقویت کشورها برای تخصص و صادرات کالا و خدماتی که در آن مزیت نسبی دارند، افزایش می‌دهد. تجارت آزاد همچنین باعث گسترش فناوری در سرتاسر جهان می‌شود و نهایتاً این که تجارت آزاد و همکاری بین‌المللی چشم‌انداز صلح جهانی را افزایش می‌دهد (Gilpin, 2001: 198).

دکرین تجارت آزاد و لیبرالیسم اقتصادی در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا به تولید و بازنمایی نوعی از گفتمان ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی موسوم به نظریه‌ی «ثبات هژمونیک»<sup>۳</sup> منجر گردید که منطق استدلال آن تحت تأثیر ذهنیت سوژه‌ی غربی بود. براساس این نظریه «رهبری قدرتمند»<sup>۴</sup> در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل ضروری است. چنان‌که «گیلپین» می‌گوید: «نکته‌ی قابل توجه و

1- North American Free Trade Agreement (NAFTA).

2- Competitive Advantages.

3- Hegemonic Stability.

4- Strong Leadership.

تعجب‌برانگیز این است که بیشترین حمایت از این نظریه از جانب اقتصاددانان شده است. این حمایت از این نظر تعجب‌برانگیز است که اقتصاددانان کلاسیک حداقل در حوزه‌ی نظریه معتقدند؛ بازار بدون دخالت دولت می‌تواند خود را هم در عرصه‌ی داخلی (اقتصاد ملی) و هم در عرصه‌ی اقتصاد بین‌الملل کنترل نماید. مدافعین این نظریه بر نقش قدرت سلطه در توسعه‌ی همکاری بین‌المللی تأکید می‌کنند. بدون قدرت سلطه، همکاری بین‌المللی در عرصه‌ی تجارت، سیستم پولی و مالی و سایر موضوعات امور بین‌المللی اگر غیرممکن نباشد، دشوار خواهد بود.<sup>۱</sup> «اشین گرین» با ارزیابی نظریه‌ی «ثبات هژمونیک» بر اساس تجربیات تاریخی بیان داشت؛ همکاری مثبت بین سلطه و آزادسازی تجاری وجود دارد. سایر نظریه‌پردازان «ثبات هژمونیک» مانند «نوبل لاوریت»<sup>۲</sup> و «روبرت ماندیل»<sup>۳</sup> تأکید می‌کنند؛ ثبات سیستم پولی بین‌المللی به قدرت مسلط<sup>۴</sup> بستگی دارد. سلطه ضروری است. نقش سلطه‌جویی ایالات متحده، رفاه اقتصادی کشورهای غیرکمونیسست را افزایش داده است.... «فرای»<sup>۵</sup> معتقد است؛ بر طبق «نظریه‌ی انتخاب عمومی»<sup>۶</sup> تأمین کالاهای عمومی بدون حضور «هژمون»<sup>۷</sup> غیرممکن است (Ibid, 96).

نظریه‌ی ثبات هژمونیک تحت تأثیر گفتمان ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی قرار دارد که توسط نخبگان سیاسی غربی و دولتی ارائه و حمایت شده است. این نظریه، گزینشی زیرکانه از تجربیات و مواد تاریخی است. هدف اصلی این نظریه، توجیه پراکتیس قدرت سلطه در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا است. دلیل اصلی نقد این نظریه این است که هرگز به درستی فرمول‌بندی نشد. در واقع، این تئوری بیشتر یک «ایده‌ی شهودی»<sup>۸</sup> مبتنی بر قرائت ویژه‌ای از تاریخ است، تا این که نظریه‌ای علمی باشد. این نظریه هرگز توضیح نداد که شوروی

1- Eichengreen(1993).

2- Nobel Laureate.

3- Robert Mundell.

4- Dominant Power.

5- Frey.

6- Public Choice Theory.

7- Hegemon.

8- Intuitive Idea.

سابق، آلمان نازی و ژاپن نظامی‌گرا آیا اقتصاد جهانی لیبرال را بهبود می‌بخشند (Ibid). نقص اصلی این نظریه این است که هیچ دلیلی به دست نمی‌دهد که آزادسازی اقتصاد جهانی، رفاه و صلح بین‌المللی را به دنبال دارد. حضور دولت سلطه در مناطق مختلف دنیا نه تنها امنیت دسته‌جمعی و جهانی را به دنبال نداشته بلکه تروریسم و بنیادگرایی را توسعه بخشیده است.

همکاری بین‌المللی اجباری در سایه‌ی حضور سلطه در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا بیشتر جنبه‌ی رقابتی داشته است و نتیجه‌ی آن فقر بیشتر و به‌حاشیه راندن مردمان بومی، دهقانان، کارگران صنایع و کارخانجات، کاهش رفاه اجتماعی و اقتصادی و تخریب محیط زیست است. نتیجه‌ی «ثبات هژمونیک» به تعبیر «بریچر» و «کاستیلو»<sup>۱</sup> به نوعی «رقابت به سمت پایین»<sup>۲</sup> و یا «سقوط به سراشیبی»<sup>۳</sup> منجر گردیده است.

از دیدگاه انتقادی آنچه در عرصه‌ی سیاست و فضا در برابر «ثبات هژمونیک» اتفاق افتاده این است که روندها و پراکتیس‌های آن بدون چالش‌های قربانیان‌اش نبوده است. به عبارت دیگر، «ثبات هژمونیک» همراه و همزاد مقاومت غیر سلطه‌جو بوده است. مقاومت غیرهژمونیک هرچند نتایج مورد انتظار را به دست نیاورده، اما امیدوارکننده است. سلطه ممکن است در پی سرکوب و بهره‌برداری بیشتر از نقاط مقاومت باشد، اما حداقل نتیجه‌ی چنین اقدامی این است که این سرکوب بسیار خطرناک است. مبارزات ضد ژئوپلیتیکی در دوره‌ی موسوم به نظم نوین جهانی و یا به عبارت بهتر، دوره‌ی بی‌نظمی ضد ژئوپلیتیک در راستای به چالش کشاندن قدرت دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های فراملی است. هدف این مبارزات، حمایت و بهبود معیشت مردم، فرهنگ و محیط زیست است. کارگزاران مبارزات ضد ژئوپلیتیکی شامل طیف وسیعی از جنبش‌های شبکه‌ای اجتماعی، گروه‌های قومی و مذهبی، مردمان بومی، طرفداران محیط زیست، مدافعین حقوق بشر و حیوانات و سایر لایه‌های فراموش شده و پایین‌دستی جامعه است.

1- Brecher and Cotello(1993).

2- The Race To The Bottom.

3- Downward Levelling.

بستر فضایی مبارزه‌ی ضد ژئوپلیتیکی جامعه‌ی مدنی<sup>۱</sup> است؛ فضایی که به تعبیر «روتلیج» نه بخشی از تولید مادی اقتصاد است و نه جزئی از سازمان‌های دولت پایه<sup>۲</sup>.

### عناصر فکری و مادی ژئوپلیتیک

ضد ژئوپلیتیک همانند ژئوپلیتیک دارای استدلال منطقی، رویه‌ها و پراکتیس‌های ویژه است، اما ماهیت و نتایج آن متفاوت است. استدلال‌های ژئوپلیتیکی و رویه‌ها و پراکتیس‌های آن بر مفاهیم استعلایی، انضمامی، قوم‌محور، مردانه و شرق‌شناسانه تکیه دارد. ژئوپلیتیک تحت تأثیر گفتمان است. نظریه‌های ژئوپلیتیکی در قالب روایت‌های کلان که تنها جنبه‌هایی از تجربیات تاریخی و جغرافیایی را به صورت گزینشی آگاهانه و جانبدارانه انتخاب می‌نماید، بیان شده است. ژئوپلیتیک نمادین<sup>۳</sup> خارج از مدار قدرت و ایدئولوژی نمی‌تواند عمل کند. منافع آن منافع قدرت‌ها، طبقات و گروه‌های مسلط در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا است.

ژئوپلیتیک به صورت طنزآمیز ضد ژئوپلیتیک را ایجاد نموده است. ضد ژئوپلیتیک نه بر مفاهیم استعلایی و نه بر قوم‌محوری و نه بر رویکرد و دانش شرق‌شناسانه و مردانه تکیه دارد، بلکه ماهیت آن پخش و پراکتیس آن غیرمتمرکز است. ضد ژئوپلیتیک؛ مقاومت در برابر گفتمان مسلط و یا به عبارت دیگر «ضد گفتمان» است. ضد ژئوپلیتیک نه در پی روایت‌سازی کلان است و نه انتخاب گزینشی تجربیات تاریخی و جغرافیایی. ضد ژئوپلیتیک ماهیت غیرمتمرکز دارد، بنابراین، شبکه‌ای است. ابعاد و عناصر فکری (نظریه‌ای) و مادی (پراکتیس) ضد ژئوپلیتیک هم‌واکنش است در برابر گفتمان خشن ژئوپلیتیک/ژئواکونومی و هم‌کنش است در سطح نهادهای اجتماعی عرصه‌های محلی، ملی و فراملی و حتی مجازی (فضای مجازی). نقطه‌ی شروع فکری و عملی ضد ژئوپلیتیک/ژئواکونومی همان نقطه‌ی شروع ژئوپلیتیک/ژئواکونومی است.

1- Civil Society.

2- State-funded Organizations.

3- Representational Geopolitics.

### بعد فکری؛ تمرکززدایی<sup>۱</sup> از دانش/قدرت ژئوپلیتیک

منظور از بعد فکری، مفاهیم بنیادینی هستند که ماهیت دانش/قدرت ژئوپلیتیک را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم عبارتند از؛ دولت، قدرت، سرزمین، حاکمیت، امنیت، هویت و فضا. بعد فکری ضد ژئوپلیتیک منوط است به شالوده‌شکنی این مفاهیم و یا به عبارت دیگر، واژگون ساختن معانی و دلالت‌های این مفاهیم به نحوی که این معانی و دلالت‌ها تنها دربرگیرنده‌ی ژئوپلیتیک فرادستی نباشد. واژگونی<sup>۲</sup> چنان‌که فوکو می‌گوید: «عبارت است از آن‌چه انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف در ذهن خود احیا کند. بدین معنا که وقتی سنت یا مکتبی تفسیر خاصی از رویدادی عرضه می‌دارد، می‌توان با طرح تفسیر و تعبیر مقابل آن، زمینه‌ی اندیشه‌ی تازه‌ای را در آن خصوص مهیا کرد. وقتی پدیده‌ای از زاویه‌ی خاصی مورد توجه قرار می‌گیرد، می‌توان زاویه و افق دیگر آن را نیز مطرح کرد. در اینجا زاویه و افق دیگر معانی و دلالت‌های دانش/قدرت ژئوپلیتیک مدنظر است و چنین رویکردی «تمرکززدایی» از دانش/قدرت ژئوپلیتیک نامیده می‌شود».<sup>۳</sup>

از دیدگاه نظری طرح تفسیر و تعبیر مخالف سنت و گفتمان ژئوپلیتیکی، نتایج ضدگفتمانی و ضد ژئوپلیتیکی به‌دنبال دارد. بعد فکری ضد ژئوپلیتیک و ضدگفتمان نتایج مادی و عینی (ضد ژئوپلیتیک عملی)<sup>۴</sup> نیز به‌دنبال خواهد داشت.

### دولت

به نظر می‌رسد؛ بیشترین تمرکز گفتمان ژئوپلیتیکی بر اُبژه دولت بوده است. «فردریک راتزل» تمامیت جغرافیا را مبتنی بر جغرافیای دولت کرده بود. بر اساس جغرافیای سیاسی راتزل مکان‌ها، مناطق، چشم‌اندازها و تمامی مفاهیمی که در حوزه‌ی تفکر جغرافیایی قرار دارند تحت لوای دولت است. دولت بزرگترین موفقیت انسان بر روی زمین و نقطه‌ی اوج

1 -Decentralization.

2 -Reversality.

۳- رجوع شود به: مرادی، اسکندر، (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک و گفتمان، رساله‌ی دکتری، دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.

4- Practical Anti-Geopolitics.

تمامی رخدادهاست. راتزل معتقد بود که معنای سیاسی<sup>۱</sup> در جغرافیای سیاسی تنها محدود به دولت است. دانش جغرافیایی باید در خدمت پروژه‌های سیاسی باشد. اکنون زمان دولت - ملت بود (Agnew, 2002: 64).

ریشه‌های فکری جغرافیای سیاسی راتزل را باید در فلسفه سیاسی «هگل» جستجو کرد. به نظر هگل تمامی تضادها، نهایتاً در دولت «پروس» حل می‌شوند. هگل بر آن بود که سرنوشت آدمیان در آینده قابل پیش‌بینی، زیستن و رشد در درون دولت‌هاست. داشتن دولت و زیستن در آن برای اکثریت آدمیان در جوامع پیشرفته ضروری است. انسان‌ها نه تنها اجتماعی، بلکه دولتمند و سیاسی هستند. وجود دولت تصادفی نیست، بلکه دولت اوج فرایند تاریخی درازی است که از عصر یونان آغاز شده است (وینسنت، ۱۳۸۳: ۱۸۴).

در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی اُبژه دولت را نمی‌توان عالی‌ترین سازمان سیاسی فضا و یا تنها نقطه‌ی وحدت عین و ذهن و به عبارت دیگر، سوژه و اُبژه دانست. تکامل فضا تنها در دولت عینیت نمی‌یابد. تجربه‌ی تاریخی دولت - ملت‌ها فرض و روایت کلان حل تضادهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در قالب دولت را بی‌اعتبار نموده است. نتیجه‌ی تشکیل دولت‌ها در قالب و هیکل ملت‌ها قبل از هر چیز خشونت فضایی به دنبال داشته است. دولت چنان‌که هگل پیش‌بینی کرده بود به تحقق آزادی نیانجامید. در بسیاری از موارد دولت‌ها مانع اصلی تحقق آزادی‌اند. به بسیاری از دولت‌ها به تعبیر «نوام چامسکی»<sup>۲</sup> باید صفت فرومانده<sup>۳</sup> داد. از دیدگاه چامسکی دولت متجاوز، مستبد، ستمگر یا دیکتاتور از جهتی فرومانده و شکست خورده به‌شمار می‌آید، دست‌کم بر اساس معیارهای حقوق بین‌الملل مدرن امروز (از جمله می‌توان به دولت‌های «معمر قذافی» در لیبی، «مبارک» در مصر، «علی عبدالله صالح» در یمن و «آل خلیفه» در بحرین اشاره نمود که تنها براساس سرکوب خشن مردم دوام یافته است). آلمان نازی و شوروی «استالینیستی» براساس هیچ معیاری ضعیف نبودند، اما در تاریخ

1- Political.

2- Noam Chomsky(1928).

3- Failed States.



به تمام و کمال، شایسته‌ی عنوان دولت‌های فرومانده‌اند. می‌توان گفت شاخصه‌ی دولت‌های فرومانده، درماندگی در فراهم آوردن امنیت برای خود، تضمین حقوق در وطن و خارج از آن یا حفظ نهادهای دمکراتیک کارآمد (نه صرفاً قراردادی) است. این مفهوم شامل دولت‌های قانون‌شکن هم می‌شود، دولت‌هایی که قوانین بین‌الملل را که طی سال‌ها، با دقت وضع شده اما در اثر بدعت‌گذاری‌های ایالات متحده درهم شکسته شده‌اند، نادیده می‌گیرند.

ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فضایی و اقتصادی بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که تنها در مفهوم بسیار انتزاعی دولت تجلی بیابند. دولت و دولت ملی نمی‌تواند نقطه‌ی حل تضادها و تناقضات تاریخی جامعه‌ی انسانی باشد. دولت را باید تنها شکلی از اشکال متنوع سازمان سیاسی فضا و تنها روایتی از فرا روایت‌های مدرنیته دانست. حقیقت بسیار پیچیده‌تر و بحث‌برانگیزتر از آن است که تنها در دولت تجلی یابد. گفتمان ژئوپلیتیکی نیز تنها نمی‌تواند بر اُبژه دولت تمرکز داشته باشد. دولت‌زدایی از گفتمان ژئوپلیتیکی به معنی نفی موضوعیت دولت در دانش ژئوپلیتیک نیست، بلکه به این معنی است که ژئوپلیتیک نمی‌تواند تنها بر دولت تمرکز کند و یا تنها پراکتیس دولت و دولتمردان باشد. ساختارهای فضایی برای این‌که قابل زیست شوند و نه صرفاً کنترل گردند به ساختارهای غیرسیاسی دیگری علاوه بر دولت نیاز دارند.

### قدرت

مفهوم قدرت نیز مانند مفهوم دولت از مفاهیم اساسی در ژئوپلیتیک است. معمولاً رقابت و تقابل قدرت است که ما صفت ژئوپلیتیکی به آن می‌دهیم. شرایط و اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مبتنی بر فرض وجود رویارویی میان قدرت‌ها با تأثیرات کم‌وبیش عمیق است. در ضد ژئوپلیتیک آنچه چالش‌برانگیز است، منشأ قدرت است. اغلب نظریه‌های سیاسی، سرچشمه قدرت را در ساختار و ایدئولوژی دستگاه دولت جستجو می‌کنند و قدرت را توانایی تحمیل اراده به رغم مقاومت دیگران می‌دانند.

قدرت یک عنصر کلیدی در مباحث مربوط به گفتمان است. فوکو تأثیر به‌سزایی در بازاندیشی در باب مفهوم قدرت داشته است. از دیدگاه فوکو قدرت نوعی مایملک نیست و یا تنها مناسبات اقتصادی نیستند که مناسبات قدرت را تعیین می‌کنند، بلکه قدرت سرشتی متناقض دارد نه یکپارچه و به صورتی نامتقارن در سرتاسر روابط اجتماعی پخش شده است. قدرت در کنار محدود کردن رفتارها، شکل‌های ممکن رفتار را تولید می‌کند. فوکو بر درون‌پیوستگی قدرت با دانش تأکید دارد تا جایی که از دیدگاه او همه‌ی آن دانشی که ما داریم نتیجه و پیامد جنگ‌های قدرت است. فوکو به‌جای نظریه‌پردازی درباره‌ی مفهوم قدرت به تحلیل آن می‌پردازد. روابط قدرت نابرابر و متحرک‌اند. قدرت کالا، منصب یا غنیمت و یا نقشه و تدبیری نیست، بلکه عملکرد فناوری‌های سیاسی در سراسر پیکر جامعه است. از نظر فوکو برای فهم قدرت در فعلیت آن و عملکرد روزمره‌اش باید به‌سطح کردارهای خرد<sup>۱</sup> یعنی به‌سطح آن فناوری‌های سیاسی برویم که کردارهای ما در درون آن شکل می‌گیرند (دریفوس، ۱۳۸۵: ۳۱۲).

به گفته‌ی فوکو قدرت را نباید صرفاً به فردی مستبد یا طبقه‌ای خاص منسوب کرد، بلکه قدرت از اجتماع عوامل غیرشخصی، از جمله نهادها، هنجارها، قوانین و گفتمان‌ها نشأت می‌گیرد. قدرت راهبردی است خاص که در روابط قدرت معنا می‌دهد. به تعبیر فوکو؛ آن‌جا که قدرت هست مقاومت نیز سر بر می‌آورد، زیرا وجود قدرت موقوف است به حضور مجموعه‌ای از نقاط. (ضمیران: ۱۵۶).

تمرکززدایی از مفهوم قدرت در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی به این معنی است که برای فهم قدرت نباید تنها به ساختار حکومت و دولت رجوع کرد و یا قدرت را ناشی از مجموعه‌ای از عوامل ژئوپلیتیکی مانند موقعیت جغرافیایی، اداره‌ی سرزمین، جمعیت، منابع و یا ساختار نظام بین‌الملل دانست. قدرت را نباید تنها به نهادهای سیاسی محدود ساخت. قدرت چندجهتی است؛ یعنی هم از پایین به بالا و هم از بالا به پایین. همچنین نباید جوهر قدرت را سلطه دانست. قدرت هم بر طبقه‌ی مسلط و هم بر طبقه‌ی تحت سلطه اعمال می‌شود.

1- Micro.

بعد دیگر تمرکززدایی از مفهوم قدرت، اتخاذ ترتیباتی است که در آن به تعبیر «راسل» حکومت کمتر از ببر هولناک باشد. راسل با نقل داستانی از «کنفوسیوس» شرایط سیاسی، اقتصادی، تبلیغی، روان‌شناسی و آموزشی رام کردن قدرت را ارائه می‌کند: «کنفوسیوس از دامنه‌ی کوه «تای» می‌گذشت و زنی را دید که بر سر گوری زاری می‌کند. [این زاری] استاد را به سوی آن زن راند و آن‌گاه «تسه‌لو» را پیش فرستاد تا از آن زن سؤال کند. گفت: زاری تو به کسی می‌ماند که اندوه بر اندوهش افزوده باشند. زن پاسخ داد: چنین است. یک‌بار پدر شوهرم را ببری در این‌جا کشت. شوهرم نیز کشته شد و اکنون پسرم به‌همان طریق جان داده است. استاد گفت: چرا از این‌جا نمی‌روی؟ زن پاسخ داد: این‌جا حکومت ستمگری نیست. آن‌گاه استاد گفت: فرزندان من، این را به یاد داشته باشید: حکومت ستمگر از ببر هولناک‌تر است» (راسل، ۱۳۸۵: ۲۸۸).

### سرزمین

در یک منازعه‌ی ژئوپلیتیکی، رقابت و تقابل قدرت بر سر تسخیر و یا کنترل سرزمین است. به‌عبارت دیگر، در هر بحران ژئوپلیتیکی، سرزمین موضوع اصلی مناقشه است. از دیدگاه ایولاکوست، رجوع به سرزمین با تمام خصوصیات جغرافیایی آن است که ارتباط بین ژئوپلیتیک و جغرافیا را برجسته می‌کند (ایولاکوست: ۵۱).

در ضدگفتمان ضد ژئوپلیتیک، اُبژه سرزمین نمی‌تواند واقعیتی غیرگفتمانی<sup>۱</sup> پنداشته شود. هرچند گفتمانی یا غیرگفتمانی بودن اُبژه بحث برانگیز است اما گفتمان تنها پدیده‌ای زبانی<sup>۲</sup> نیست. البته باید توجه داشت که این بدین معنی نیست همه چیزگفتمانی است. فوکو معتقد نیست که همه چیز در چنبره‌ی گفتمان گرفتار است (Kendal and Wickham, 1998: 80).

به‌عنوان مثال، فوکو توضیح می‌دهد؛ بدن<sup>۳</sup> غیرگفتمانی است. اُبژه سرزمین نیز در نگاه اول بر اساس مادیت<sup>۱</sup> صرفش غیرگفتمانی به نظر می‌رسد. اما عملکرد و موجودیت سرزمین در یک

1- Non-discursive.

2- Linguistic Phenomenon.

3- Body.

خلاً غیرگفتمانی صورت نمی‌گیرد. در تفکر ژئوپلیتیکی، اُبژه سرزمین تولیدی گفتمانی محسوب می‌شود. ژئوپلیتیک به مثابه گفتمان به سرزمین تحت عنوان آمایش سرزمین با ابعاد بسیار متنوع نظم می‌بخشد. تمامیت و موجودیت سرزمین تحت حاکمیت<sup>۲</sup> گفتمان است. نه تنها سرزمین بلکه سایر اُبژه‌های ژئوپلیتیکی بر اساس عینیت و مادیت صرف‌شان غیرگفتمانی هستند، اما موجودیت و عملکرد این اُبژه‌ها در زمینه‌ای گفتمانی اتفاق می‌افتد. وقتی ما در مورد سرزمین و یا سایر اُبژه‌های ژئوپلیتیکی به‌عنوان بازنمایی‌های جغرافیایی در جهت توجیه و یا مشروعیت پراکتیس ژئوپلیتیکی استفاده می‌کنیم بازنمایی، توجیه، مشروعیت و پراکتیس غیرجانبدارانه نخواهد بود.

مادیت و عینیت صرف سرزمین در گفتمان ژئوپلیتیکی براساس مفهوم قلمروخواهی<sup>۳</sup> در واقع تولیدی گفتمانی است. سرزمین نه تنها برای شناسایی و بقای دولت حیاتی است، بلکه کاربست و پراکتیس قدرت از جانب دولت مستلزم وجود فضای محصور و مشخص به نام سرزمین است.

در ضد ژئوپلیتیک سرزمین نمی‌تواند ماهیتی لایتغیر داشته باشد. به‌عبارت دیگر، دولت نمی‌تواند ماهیت خود را بر فرض تمامیت و موجودیت ثابت سرزمینی مبتنی سازد. این فرض که؛ دولت سرزمینی است همچنان که زندگی بر روی زمین، نمی‌تواند فرضی برای تمامی زمان‌ها باشد. از نظر هستی‌شناسی<sup>۴</sup> زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها نمی‌تواند محدود به مرزهای سرزمینی یک دولت باشد. شبکه‌های مقاومت ضد ژئوپلیتیکی در بسیاری از موارد حضور سرزمینی دولت را به‌خصوص در فضای مجازی با چالش روبه‌رو ساخته‌اند. نظریه‌های روابط بین‌الملل در چارچوب سرزمین گرفتار شده و این مفهوم را ابدی، جاودانه و غیر زمان‌مند دانسته‌اند، این در حالی است که این مفهوم کاملاً تاریخی است.

1- Mteriality.

2- Sovereignty.

3- Territoriality.

4- Ontology.

## حاکمیت

یکی از عناصر تأسیسی دولت حاکمیت است. در واقع همین عنصر، دولت را از دیگر انجمن‌ها مشخص می‌کند. در هر دولتی اقتداری وجود دارد که اراده‌ی آن از نظر حقوقی بر همه‌ی افراد و انجمن‌هایی که در داخل قلمرو آن قرار دارند الزام‌آور است. دولت به‌عنوان یک انجمن حقوقی، باید اختیار اصلاح نهایی همه‌ی موضوع‌های حقوقی را که در حوزه‌ی آن قرار دارد داشته باشد (عالم، ۱۳۸۲: ۲۴۳).

حاکمیت مفهومی است که بر فهم زندگی ملی و بین‌المللی انسان مدرن تسلط یافته است. حاکمیت از نظر تاریخی از نتایج تکامل دولت مدرن است. حاکمیت در بردارنده و بازگوکننده رابطه‌ی دولت و شهروندان و بین قدرت سیاسی و جامعه است. همچنان که «هینسلی»<sup>۱</sup> می‌گوید، حاکمیت «فاکت»<sup>۲</sup> نیست، بلکه مفهوم و یا ادعایی است درباره‌ی این که قدرت سیاسی چگونه عمل می‌کند و چگونه باید باشد. حاکمیت همراه واژگان منافع، استقلال و امنیت ملی است. همچنین در بردارنده‌ی ظرفیت دولت برای تحمیل اراده‌ی خود بر شهروندان و یا بر سایر دولت‌هاست (Camilleri & Falk, 1992: 11).

حاکمیت هم به‌عنوان ایده و هم نهاد<sup>۳</sup> در قلب دوره‌ی مدرن قرار گرفته؛ بنابراین، تجربه‌ی غربی (در عرصه) زمان و فضا است. حاکمیت آنتگرال ساخت تفکر غربی با تأکید بر دویخی و قطب‌بندی<sup>۴</sup> و همچنین آنتگرال گفتمان ژئوپلیتیکی که در آن سرزمین باید حصاربندی و به شیوه‌ی انحصاری کنترل شود، است (Ibid).

با این همه، مفهوم حاکمیت نمی‌تواند آخرین واژه در گفتمان ژئوپلیتیکی باشد. حضور مقاومت ضد ژئوپلیتیکی مفهوم حاکمیت را هم در حوزه‌ی نظری و هم در میدان عمل با چالش‌های عمده و پرسش‌های بنیادین روبه‌رو ساخته است. این مسأله که حاکمیت تضمین‌کننده‌ی منافع تمام افراد یک ملت و تأمین‌کننده‌ی امنیت تک‌تک افراد است، بسیار

---

1- Hinsley.

2- Fact.

3- Institution.

4- Dichotomies and polarities.

مشکوک است. در واقع، آنچه تعیین‌کننده‌ی منافع، هویت و امنیت ملی است، گفتمان سیاسی ساخته شده توسط طبقات حاکم جامعه است. در حوزه‌ی داخلی کارکرد حاکمیت همانند کارکرد ایدئولوژی است. حاکمیت نهادی و قانونی تمامی لایه‌های اجتماعی را پوشش نداده است. حضور حوزه‌ها و نقاط مقاومت و جنبش‌های اجتماعی آشکارکننده‌ی کارکرد ایدئولوژیک و جانبدارانه‌ی حاکمیت است. خطوط قرمز حاکمیت و ممنوعیت عبور از آن توسط طبقات مسلط جامعه تعیین می‌شود.

بعد بیرونی چالش حاکمیت، روند جهانی شدن است. روند جهانی شدن، بخشی از «جهان هرچه به‌هم وابسته» تری است که در آن روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منحصر و محدود به مرزهای سرزمین یا بازیگران دولتی نمی‌شود و هیچ کشور یا واحدی نیست که از رویدادهای خارج از کنترل مستقیم خودش متأثر نشود. پیشرفت‌های به‌دست‌آمده در زمینه‌ی فناوری و ارتباطات، تکوین ترتیبات ظریف اقتصادی و تجاری بین‌المللی، افزایش فعالیت سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های فراملی و تحولات پدید آمده در روابط و حقوق بین‌الملل از پایان جنگ سرد به این سو، بستر زندگی هر فرد و جامعه و نیز نقش دولت را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است.

جهانی شدن به دو شیوه‌ی متضاد عمل می‌کند. شیوه‌ی اول، ماهیت ژئوپلیتیکی ژئواکونومیکی دارد. «ریچار دفالک» چنین شیوه‌ای را «جهانی شدن از بالا» می‌نامد. جهانی شدن از بالا بیانگر همکاری بین کشورهای پیشرفته و عاملان اصلی تشکیل سرمایه در نظم نوین جهانی است و حول فعالیت‌های شرکت‌های فراملی، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و سایر تحولات مشابه دور می‌زند. شیوه‌ی دیگر جهانی شدن، ضد ژئوپلیتیکی ژئواکونومیکی است. «جهانی شدن از پایین» مشارکت مردمی در سطوح محلی، ایجاد جوامع مدنی، تقویت سازمان‌های غیردولتی به‌عنوان بخشی از تقویت اشکال نهادی و فعالیت‌های مرتبط با جامعه‌ی مدنی را شامل می‌شود. فالک مسأله‌ی حقوق بشر را در شیوه‌ی جهانی شدن از پایین» قرار می‌دهد (Richard Falk, 1993: 39).

## امنیت

در حوزه‌ی پراکتیس، اجرای سیاست‌ها و اقدامات، دولت‌ها قبل از هر چیز به مفهوم امنیت توسل جسته‌اند. به عبارت دیگر، توسل به امنیت توجیه‌گر مناسبی برای سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها بوده است. در رویکرد دولت‌ها امنیت به معنی رهایی از تهدید (چه داخلی و چه خارجی) است. در واقع، امنیت برای دولت در نبود مسأله‌ی دیگری به نام «تهدید» درک می‌شود. امنیت به قدرت دولت‌ها جهت حفظ هویت مستقل و تمامیت عملی آن مربوط می‌گردد. امنیت از نگاه دولت موضوعی عینی و دارای واقعیت خارجی است. در گفتمان ژئوپلیتیکی مرجع نهایی امنیت دولت‌ها هستند نه افراد. به عبارت دیگر، افراد نمی‌توانند به عنوان مرجع امنیت شناخته شوند.

دولت‌محوری در مرجع امنیت گفتمان حاکم در نظریه‌های سیاسی و نظریه‌های دولت - ملت بوده است. مهم‌ترین مکتب این گفتمان «مکتب کپنهاگ»<sup>۱</sup> است. این مکتب رهیافتی است که صرفاً مبتنی بر مطالعات امنیتی می‌باشد و جزء اولین رهیافت‌های است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی تلاش نموده است (خانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲). در این مکتب فرد نمی‌تواند مرجع امنیت ملی باشد. «بوزان»<sup>۲</sup> از مشهورترین نظریه‌پردازان این مکتب برای نپذیرفتن فرد به‌عنوان مرجع امنیت ملی، مجموعه‌ای از دلایل زیر را اقامه می‌نماید (همان: ۱۳۸):

(۱) امنیت افراد به‌سادگی قابل تعریف نیست. عواملی مانند حیات، ثروت، موقعیت اجتماعی، سلامتی و آزادی به‌عنوان شاخصه‌های امنیت فردی بسیار پیچیده هستند، زیرا بیشتر جنبه‌های آن متناقض است.

(۲) وزن و معیار قابل قبولی برای ارزیابی امنیت در سطح فردی وجود ندارد، زیرا مجموعه‌ای بزرگ، متنوع و متناقض از تهدیدات و خطرهای بر سرنوشت انسان‌ها سایه افکنده است.

---

1- Copenhagen School.

2- Barry Buzan.

۳) اکثر تهدیداتی که متوجه افراد است، ناشی از این حقیقت می‌باشد که افراد در محیط انسانی به سر می‌برند و این محیط موجد انواع فشارهای غیر قابل اجتناب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌باشد.

مکتب کپنهاگ با رد فردمحوری در مرجع امنیت، تمرکز خود را بر روی دولت به‌عنوان محور امنیت قرار می‌دهد و معتقد است تا کنون در نظام بین‌الملل، دولت‌ها قوی‌ترین بازیگران بوده و در حال حاضر به‌صورت مهم‌ترین معیار جهانی مشروعیت سیاسی درآمده‌اند.

در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی رهیافت‌های امنیتی ساختن<sup>۱</sup> از جانب دولت مورد انتقاد قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره بر بُعد نظامی امنیت تأکید بیشتری داشته‌اند. تمرکز بر بُعد نظامی امنیت تأثیر عمیقی بر نظامی‌محور شدن مطالعات امنیتی، گذاشته و مطالعات امنیتی بیشتر به مطالعه‌ی جنگ و آن‌هم در حوزه‌ی مطالعات راهبردی تبدیل شده است. در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی تمرکز بر امنیت نظامی، تصویر بسیار غلطی از واقعیت ارائه می‌دهد که نتیجه‌ی آن کاهش امنیت در سطح کلان است. در مقیاس جهانی تمرکز بر امنیت نظامی موجب افزایش ناامنی جهانی می‌شود. مقوله‌ی امنیت بیشتر معطوف به کنترل اغلب خشونت‌آمیز و قهری فضا است.

در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی بر جنبه‌های اقتصادی، فناورانه و زیست‌محیطی تأکید می‌شود. مرجع امنیت نه دولت‌ها بلکه کنشگران «ژئوپلیتیک از پایین» مانند طرفداران محیط زیست، مردمان بومی، طبقات به حاشیه رانده شده‌ی اجتماعی و اقتصادی و طرفداران حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های بدون مرز مانند انجمن پزشکان و خبرنگاران بدون مرز و اقلیت‌های مذهبی و قومی و زنان است. در این رویکرد، مفهوم امنیت تابع ذهن و افکار افراد و تحت تأثیر گفتمان است. امنیت اقدامی گفتاری<sup>۲</sup> و عملی گفتمانی<sup>۳</sup> است. هدف اصلی در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی رهایی از اقدام امنیتی و مرجعیت دولت است. رهایی به‌معنای

1- Securitization.

2- Speech Act.

3- Discursive Act.



آنارشیسم و خشونت کنترل‌ناشدنی نیست. منظور از رهایی گذار از مفهوم نظامی و دولت‌محور امنیت به سایر لایه‌های اجتماعی، اقتصادی، هویتی و زیست محیطی است.

### هویت<sup>۱</sup>

هویت به‌عنوان یک پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی، نوزاد عصر جدید، و به‌عنوان یک مفهوم علمی، از ساخته‌های تازه‌ی علوم اجتماعی است. یکی از پراکتیس‌های عمده‌ی ژئوپلیتیک در عرصه‌ی فضا، خلق مفهوم هویت و کاربست خشونت‌آمیز آن بوده است. کارکرد ژئوپلیتیک هویت بر اساس فرض وجود «من» در برابر یک «دگر» مقابل بوده است. هویت برساخته‌ی ژئوپلیتیک در چهره‌ی نوین آن، ربطی وثیق با تولد سوژه دارد. ظهور و یا کشف سوژه یکی از عناصر بنیادین عصر مدرن است. پندار ژئوپلیتیک در ادوار متفاوت و تحت حاکمیت «اپیستم‌های» ویژه نه تنها ادعای پاسخگویی به کیستی و چیستی «من» را داشته، بلکه خالق هویت ویژه‌ی برای «من» نیز بوده است.

خلق ژئوپلیتیک «من» در عرصه‌ی فضا مبتنی بر پراکتیس‌های خشونت‌آمیز بوده است. این «من» ژئوپلیتیک بدون وجود و یا فرض وجود «غیر من» معنی و مفهوم نمی‌یابد. پرسش بنیادین هویت ژئوپلیتیک «ما که و کجا هستیم؟» است. این پرسش نشان و خبر از وجود یک «دگر» دیگری می‌دهد که دشمن پنداشته شده و هستی و چیستی ما را زیر سؤال برده است. هویت ژئوپلیتیک چیزی جزء آن‌چه بدان هر آدمی خویش را از دیگری باز می‌شناسد و «کیستی» و «چیستی» خود را در پرتو آن تعریف می‌کند، نیست.

بی تردید، شناخت از خود و دیگری جز در پرتو یک فرایند «معناسازی» ممکن نمی‌شود. به تعبیر «مانوئل کاستلز»، هویت «فرایند ساخته شدن معنا بر پایه‌ی یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند» است. به‌نظر وی، همان‌گونه که نقش‌ها، کارویژه‌ها را سامان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۳۰).

---

1- Identity.

در عرصه‌ی ژئوپلیتیک، هویت‌سازی هم در عرصه‌ی داخلی خشونت‌آمیز بوده و هم در عرصه‌ی خارجی. در عرصه‌ی داخلی هویت‌سازی ملی در برگیرنده‌ی تمام هویت‌های طبقات مختلف اجتماعی، اقتصادی، قومی و مذهبی نبوده است. ساخت هویت تنها بر اساس انگاره‌های ذهنی و منافع طبقاتی طبقه‌ی مسلط و در قدرت بوده است. در گفتمان سیاسی دولت مدرن هویت‌سازی رویکردی مردانه و جانبدارانه بوده و تنها شامل ایده‌ها، آرمان‌ها و منافع عینی و ذهنی خاص است.

در گفتمان سیاسی دولت مدرن، ساخت هویت مبتنی بر این فرض بوده که هویت براساس ملیت امری ابدی و منسجم است. در رویکرد ضد ژئوپلیتیک، همچنان‌که «استوارت هال»، «دیوید هلد» و «تونی مک‌گرو» تأکید می‌کنند؛ هویت ملی هرگز امری ابدی<sup>۱</sup> نیست، بلکه از طریق نظام‌های بازنمایی فرهنگی ساخته می‌شوند و خود را به مثابه هویت‌های ابدی، ثابت، ضروری و یک‌دست نمایش می‌دهند. آنها تأکید می‌کنند که هویت ملی هرگز هستی یک‌دست نیست، زیرا بیرون از امتزاج فرهنگی ساخته می‌شوند. یک‌دست بودن افسانه است؛ زیرا قبل از هر چیز، بسیاری از دولت - ملت‌های مدرن از فرهنگ‌های مجزا ساخته شده و تنها از طریق روندهای طولانی خشونت، سرکوب و اشغال یک‌دست شده‌اند. در این روند ملت فتح شده، آداب و رسوم، فرهنگ و زبان آنها نفی شده و یک هویت یک‌دست بر آنها تحمیل گردیده است. به‌علاوه، قبل از این‌که وفاداری به هویت ساختگی یک‌دست شده اتفاق بیفتد، خشونت‌های اعمال شده برای ساخت هویت از جانب دولت مدرن فراموش شده است. نهایتاً این‌که ملت‌ها از طبقات اجتماعی مختلف، جنس و گروه‌های متفاوت تشکیل شده‌اند (Hall, Held & Mc Grew, 1992: 292-297).

در رویکرد ضد ژئوپلیتیک، هویت‌ملی ساختگی یک‌دست نفی گردیده و بر هویت‌های خرد و محلی تأکید می‌شود. در فضای ضد ژئوپلیتیک، انسان دیگر قادر نیست وجود خود را در محدوده‌های یک هویت معین حفظ کند. در دوره‌ی بی‌نظمی ضد ژئوپلیتیک، موجودیت سوژه‌ی متعالی و استعداد بازنمایی آن به‌شدت به مخاطره افتاده و عده‌ای نیز پا را فراتر گذاشته

1- Primordial.

و خبر از مرگ وی می‌دهند. دوره‌ی بی‌نظم ضد ژئوپلیتیک، عصر هویت‌های کدر<sup>۱</sup> و ناخالص، مرزهای لرزان و بی‌ثبات، تجلیل از تمایزات، تأکید بر آیین‌های صدقی محلی<sup>۲</sup>، عصر وانمودها<sup>۳</sup> و فراواقعیت<sup>۴</sup> هاست. تمامی نقاط کانونی و گره‌ای ژئوپلیتیکی از جمله اروپا و پندارهای اروپامحور و دولت - ملت‌ها که هویت‌ها پیرامون آنها شکل گرفته و ثبات و قرار می‌یافتند، همگی خود «دال‌های تهی» بیش نیستند و همواره در معرض تغییر و تصرف هستند. بنابراین، اُبژه‌های هویت‌ساز نیز دچار بحران شده‌اند (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۶).

### فضا

مفهوم فضا از بنیادی‌ترین مفاهیم در دانش جغرافیایی است. کل پراکتیس و فلسفه‌ی جغرافیا به توسعه‌ی چارچوب مفهومی مدیریت توزیع اُبژه‌ها و رخدادها در فضا بستگی دارد (Harvey, 1969: 191). در جغرافیا، مانند سایر رشته‌های علمی، مفهوم فضا مبتنی بر «ژئومتری اقلیدسی» بوده است. در واقع، ژئومتری اقلیدسی تنها زبان فضایی مناسب برای حل مسائل جغرافیایی انگاشته شده است. مفهوم جغرافیا به‌عنوان علم فضایی در تاریخ تفکرات جغرافیایی بیش از حد مهم بوده است. حداقل می‌توان تاریخ جغرافیا را از زمانی که فضا مفهوم اساسی سازمان‌دهنده در روش‌شناسی جغرافیایی است، تاریخ مفهوم فضا در جغرافیا دانست (Ibid: 206). برداشت فضایی از مفهوم جغرافیا به اندیشه‌های «کانت»<sup>۵</sup> بر می‌گردد. منظور کانت از فضا، فضای مطلق بود. کانت در سال ۱۷۷۰ دیدگاه ایده‌آلیستی و استعلایی خود را مبنی بر این‌که فضا یک داستان مفهومی<sup>۶</sup> است بیان نمود. فضا چیز و یا یک رخداد نیست. فضا یک نوع چارچوب برای چیزها و رخدادهاست. در دیدگاه کانت جغرافیا و تاریخ اساساً با سایر رشته‌ها تفاوت داشت. جغرافیا مطالعه‌ی تمامی پدیده‌هایی که بر اساس بُعد فضا و تاریخ مطالعه‌ی تمامی پدیده‌هایی را

1- Blur Identities.

2- Truth Regime.

3- Simulation.

4- Hyperreality.

5- Immanuel Kant (1724-1804).

6- Conceptual Fiction.

که براساس بُعد زمان نظم گرفته‌اند بنیان نهادند. هر دوی تاریخ و جغرافیا، کل شرایط ادراکات ما را تکمیل می‌کنند (Ibid: 207-8). برداشت کانتی از مفهوم فضا بعدها توسط «هارتسورن» و «هتنز» در جغرافیا گسترش یافت.

هرچند در جغرافیای سیاسی پست‌مدرن، از جمله در آثار «ادوارد سوچا»، برتری زمان بر فضا و تاریخ بر جغرافیا مورد انتقاد قرار گرفته (زکی، ۱۳۸۸: ۲۹)، اما گفتمان ژئوپلیتیکی از دوره‌ی رنسانس به بعد مبتنی بر نوعی تأویل و فهم غیر زمان‌مند فضا است. تقابل‌های دوتایی در گفتمان ژئوپلیتیکی مبتنی بر برداشتی غیر تاریخی (برای همه‌ی زمان‌ها) و برای همه‌ی مکان‌ها بوده است. تمرکززدای از مفهوم فضا در ضد ژئوپلیتیک به این معنی است که برداشت کانت از جغرافیا نمی‌تواند قابل دفاع باشد. در واقع، فضا مفهومی پویا و نسبی است. تقابل‌های دوتایی در گفتمان ژئوپلیتیکی نمی‌تواند وابسته به مکان و زمان نباشد. ضد ژئوپلیتیک وابسته به دیگر فضاها (فضاهای متنوع) و به تعبیر فوکو جستجو و اکتشاف فضاهای دیگر است.

فوکو در پاسخ به این‌که آیا فضا در تحلیلش از قدرت، مرکزی است یا نه، گفت: گویا در فناوری قدرت، فضا هم نقش مرکزی ایفا می‌کند. فضا در هر شکلی از زندگی اجتماعی، بنیادین است. فضا در هر عمل، قدرت بنیادین است. فضا نه تنها در به‌کارگیری و اعمال قدرت از اهمیت بنیادین برخوردار است، بلکه در هرگونه مقاومت در برابر قدرت نیز نقش اساسی دارد (Jones and Jones & Woods, 2004: 153).

در ضد ژئوپلیتیک فضا مندی به همراه زمان مندی عناصر فکری و معنوی ضد گفتمان را تشکیل می‌دهند. همچنان‌که ادوارد سوچا تأکید می‌کند، فضا مندی، زمان مندی و وجود اجتماعی سه متغیر بنیادی و صوری وجود بشری است که همراه یکدیگر تمامی جنبه‌های وجود بشری را تشکیل می‌دهند. نظام فضایی وجود بشری برخاسته از تولید اجتماعی فضا و بنای جغرافیای بشری است که هر دو بودن در جهان را منعکس کرده، پیکربندی می‌کنند.

### بُعد مادی؛ جهانی‌سازی مقاومت<sup>۱</sup>

بستر فضایی ضد ژئوپلیتیک، جامعه‌ی مدنی و شبکه‌های اجتماعی متفاوت آن است. در این بستر طیف‌های وسیعی از کارگزاران ضد ژئوپلیتیک فرودست و یا به تعبیر دیگر، «ژئوپلیتیک از پایین» مانند طرفداران محیط زیست، مدافعان حقوق بشر، جامعه‌ی زنان، گروه‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی، مردمان بومی و جنبش‌های صلح‌طلب و ضد جهانی‌سازی سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. پراکتیس این کارگزاران جنبش‌های معمولاً و اکثراً غیرخشن و اجتماعی<sup>۲</sup> است. ضد ژئوپلیتیک این جنبش‌ها حوزه‌های به هم مرتبط و درهم تنیده‌ی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی را در بر می‌گیرد. مبارزات سیاسی ممکن است ابعاد اقتصادی نیز دربر داشته باشد. مبارزات اقتصادی هم دربرگیرنده‌ی ابعاد سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی است. واکنش ژئوپلیتیک به این جنبش‌ها که دولت کارگزار آن است، متفاوت است و اقداماتی نظیر شکنجه، سرکوب، تعامل، مصالحه، ترور، قتل و یا زندان باشد.

در بُعد اقتصادی، جنبش‌های اجتماعی ضد ژئوپلیتیک خواستار دسترسی یکسان به منابع طبیعی مولد مانند جنگل، خاک، آب، مواد طبیعی و معدنی است. این منابع از طرف دولت‌ها و شرکت‌های فراملی تحت فشار قرار گرفته و تهدید می‌شوند. بُعد اقتصادی جنبش‌های اجتماعی نه تنها خواستار توزیع عادلانه‌ی منابع در میان لایه‌های مختلف جامعه، بلکه در پی ایجاد شرایطی است که به عدالت فضایی و منطقه‌ای در سطوح محلی (بین شهر و روستا)، ملی (بین مناطق مرکزی و حاشیه‌ای) و بین‌المللی (بین کشورهای فقیر و غنی، شمال و جنوب، مرکز و پیرامون) بینجامد.

در بُعد فرهنگی نیز انسجام و هویت جنبش‌های اجتماعی حول مسائل طبقه، خویشاوندی، همسایگی و شبکه‌های اجتماعی زندگی روزانه شکل می‌گیرند. بُعد سیاسی جنبش‌های اجتماعی به چالش کشاندن ویژگی دولت‌محور روندهای سیاسی و نقد ایدئولوژی توسعه‌ی «نئولیبرال» و نقش دولت است.

1- Globalizing Resistance.

2- Non-violent social movement.

جنبش‌های اجتماعی با طرح دغدغه‌های عدالت و کیفیت زندگی دلالت‌های معنایی سیاست را به‌نحوی که در برگیرنده‌ی مسائل جنسی، قومی، حق خودمختاری و تعیین سرنوشت گروه‌ها و افراد متفاوت باشد، گسترش می‌دهد. در حوزه‌ی زیست‌محیطی، جنبش‌های اجتماعی شامل مبارزه برای حفاظت از مناطق اکولوژیکی مانند جنگل‌ها، رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها، بیابان و حمایت از حیات وحش است.

نکته‌ی قابل توجه این است که بسیاری از این جنبش‌ها چندبُعدی<sup>۱</sup> هستند و هم‌زمان مسائلی مانند قومیت، جنس، فقر، اکولوژی و فرهنگ را مطرح می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی ممکن است تفاوت‌های فضایی داشته باشند. در کشورهای توسعه یافته جنبش‌های اجتماعی بر «مسائل کیفیت زندگی» متمرکز هستند، در حالی که در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه، هدف جنبش‌های اجتماعی دسترسی برابر به منابع ثروت و قدرت است.

#### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ضد ژئوپلیتیک دارای استدلال‌های منطقی، رویه‌ها و پراکتیس‌های ویژه است. بُعد فکری و مادی ضدژئوپلیتیک نتیجه‌ی طنزآمیز استدلال ژئوپلیتیکی و نشانه‌ی حضور مقاومت در برابر قدرت است. بُعد فکری منوط به تمرکززدایی از مفاهیم بنیادین و استعلایی دانش/قدرت ژئوپلیتیک است. این مفاهیم عبارتند از دولت، قدرت، سرزمین، حاکمیت، امنیت، هویت و فضا. از نقطه‌نظر ضد ژئوپلیتیکی دولت چنان‌که هگل پیش‌بینی کرده بود، به تحقق آزادی نیانجامید. در بسیاری از موارد دولت‌ها مانع تحقق آزادی هستند. برای فهم مفهوم قدرت نیز نباید تنها به ساختار حکومت و دولت رجوع کرد. از نقطه‌نظر هستی‌شناسی زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها نمی‌تواند محدود به مرزهای سرزمینی یک دولت باشد، حاکمیت سرمنزل‌نهایی گفتمان ژئوپلیتیکی نیست، امنیت اقدامی گفتاری و عملی گفتمانی است، اُبژه‌های هویت‌ساز دچار بحران شده‌اند و فضا در هرگونه مقاومت در برابر قدرت نقش اساسی دارد.

1- Multidimensional.

از نقطه نظر مادی بستر فضایی ضد ژئوپلیتیک جامعه‌ی مدنی و شبکه‌های اجتماعی متفاوت آن در تمامی فضاهاى جهان است. در این بستر طیف‌های وسیعی از کارگزاران ضد ژئوپلیتیک قرار می‌گیرند. پراکتیس این کارگزاران جنبش‌های غیر خشن و اجتماعی است. ضد ژئوپلیتیک این جنبش‌ها، حوزه‌های به هم مرتبط و درهم تنیده‌ی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی است و بُعد ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی جهانی شدن/ساختن را با چالش روبه‌رو ساخته‌اند.

## منابع

### فارسی

- ۱- بشیریه، حسین، (۱۳۸۴)، «تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم»، جلد اول و دوم، تهران، نشر نی.
- ۲- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۴)، «فرامدرنیسم و تحلیل گفتمان»، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- ۳- دریفوس و رابینو، (۱۳۸۵)، «میشیل فوکو؛ فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک»، ترجمه: حسین بشیریه، تهران، انتشارات نی.
- ۴- راسل، برتراند، (۱۳۸۵)، «قدرت»، ترجمه: نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۵- زکی، یاشار، (۱۳۸۸)، «تحلیل تأثیرات متقابل مقیاس‌های جهانی، ملی و محلی در جغرافیای سیاسی، مطالعه‌ی موردی؛ منطقه آزاد تجاری-صنعتی ارس، رساله‌ی دکتری، دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.
- ۶- ضیمران، محمد، (۱۳۸۴)، «میشیل فوکو؛ دانش و قدرت»، تهران، انتشارات هرمس.
- ۷- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۲)، «بنیادهای علم سیاست»، تهران، نشر نی.
- ۸- عبدالله‌خانی، علی، (۱۳۸۳)، «نظریه‌های امنیت»، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۹- لاکوست، ایو، ژیبیلن بتیریس، (۱۳۷۸)، «عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک»، ترجمه: علی فراستی، تهران، نشر آمن.
- ۱۰- مرادی، اسکندر، (۱۳۹۰)، «ژئوپلیتیک و گفتمان»، رساله‌ی دکتری، دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.
- ۱۱- وینسنت، آندرو، (۱۳۸۳)، «نظریه‌های دولت»، ترجمه: حسین بشیریه، نشر نی.

### انگلیسی

- 12- Agnew, John, (2002), "*Making Political Geography*", Published in Great Britain by Hodder Education.
- 13- Agnew and Corbridge, (1995), "*Mastering Space*", Routledge.
- 14- Camilleri and falk, (1992), "*The End of Sovereignty*", Published by Edward Elgar, Ltd, UK.



- 15- Falk, (1993), "*The Making of Global Citizenship in Global Vision: Beyond the New World Order*", 39.
- 16- Foucault, (1977), "*Power/Knowledge*", New York, Pantheon.
- 17- Foucault, (1977-1980), "*Selected Interview and Other Writings*", Accessed From Internet.
- 18- Hall, Held and Mc Grew, (1992), "*Modernity and It's Future*", Oxford and Combridge.
- 19- Harvey, David, (1969), "*Explanation in Geography*", Arnold, London.
- 20- Jones and Jones and Woods, (2004), "*An Introduction to Political Geography*", Routledge.
- 21- O tuathail, Gearoid, (1996), "*Critical Geopolitics*", University of Minnesota Press.
- 22- Dalby, Otuthail, Spark, Lawson and others, (1998) "*Rethinking Geopolitics*", Routledge.

